

اصول علمی در حرکت دعوت اسلام راستین

نویسنده:

عبدالرحمن عبدالخالق

مترجم:

ابو عمر تهرانی

اصول علمی در حرکت دعوت اسلام راستین

عنوان کتاب:

عبدالرحمن عبدالخالق

نویسنده:

ابو عمر تهرانی

مترجم:

آداب و تربیت (دعوت، گفتگو، زندگی، تعبیر خواب، جشن و سوگواری و...)

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳	مقدمه‌ی مترجم
۴	مقدمه‌ی چاپ دوم
۶	شبهات و رد آنها:
۸	دعوت سلفی
۹	شبهه‌ی دوم:
۱۳	مقدمه‌ی چاپ اول
۱۶	اصول اساسی در دعوت سلفی
۱۶	اصل اول: توحید
۱۷	اصول توحید در اعتقاد سلف:
۲۶	اصل دوم: تبعیت و پیروی از رسول الله ﷺ
۲۸	اجازه دادن به تقلید:
۲۸	فتوا دادن بدون علم و دلیل:
۲۹	سخت جلوه دادن تدریس قرآن و سنت:
۳۰	عمل نکردن به دین در مسائل زیادی از زندگی:
۳۲	اصل سوم: تزکیه
۳۴	با این بیان توجه خود را معطوف به دو حقیقت می‌کنیم:
۴۳	اهداف دعوت سلفی
۴۳	اولاً: ایجاد مسلمان حقیقی:

- ثانیاً: به وجود آمدن اجتماعی از مسلمین بطوریه بین آنها کلمه الله هی العلیا و کلمه الذین کفرو السفلی برقرار گردد:..... ۴۵
- ثالثاً: اقامه‌ی حجت الله:..... ۴۸
- رابعاً: عذر آوردن نزد الله با اداء امانت:..... ۵۲
- هدایت مردم و اقامه‌ی قانون شرع بر روی زمین است..... ۵۳
- ویژگیهای خاص دعوت سلفی**..... ۵۶
- ۱- تحقق توحید:..... ۵۶
- ۲- محقق شدن یکپارچگی و وحدت:..... ۶۴
- اول: اختلاف در عقاید و مسائل ایمانی:..... ۶۷
- دوم: اختلافات علمی:..... ۶۸
- سوم: آسان کردن فهم اسلام:..... ۷۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه‌ی مترجم

به نام الله شروع می‌کنم که روزی رسانی جز او وجود نداشته و هدایت در دست اوست، شهادت می‌دهم که معبودی و پرستش شونده‌ای بر حقی جز او وجود نداشته و محمد صلی الله علیه و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست.

بحمد الله که کتاب الله در دست ماست و سنت نبیش زنده و پابرجاست تا بتوانیم بر منهجی حرکت کنیم که خداوند باریتعالی دین خود را بر آن منهج استوار کرده و آن را به ما هدیه داده است.

این کتاب ترجمه‌ای از راه و روش اسلام راستینی است که الله تعالی بر بنده و فرستاده‌ی خود نازل کرده است و بحمد الله که تمامی دلایل آن از کتاب خداوند و سنت نبیش می‌باشد ان شاء الله که برگ برنده‌ای در نامه اعمال ما شده و ما را از بدعت و دین سازی، به اسلام نابی که بر پیامبر نازل شده بود سوق دهد.

ابو عمر تهرانی

مقدمه‌ی چاپ دوم

الله را شکر و ستایش می‌کنیم، زیرا که شایسته‌ی ذاتِ مبارکش می‌باشد و حمد و شکرگزاری خود را زیاد می‌کنیم، تا جایی که زیاد شدن احسانش را در پی دارد، که خود آغاز مجدد نو ساختن نعمت‌ها و بخشایش می‌باشد.

و درود و سلام بر پیام‌آور و فرستاده‌اش، که دعوت کننده‌ای به راه مستقیم و هدایت کننده‌ای به دین صحیحِ الله می‌باشد، گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نمی‌باشد و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست.

چند سالی است که چاپ اول این کتاب، توسط برادران سلفی ما به بهره برداری رسیده است، و به فضل و کرمِ الله این مطالب به شکل نسخه‌برداری با قلم و یا فتوکپی و طرق دیگر از فردی به فرد دیگر انتقال یافته است.

با وجود حجم کمش به شکر الله تعریف جامعی از موضوع مورد بحث را در بر می‌دارد. بیان کننده‌ی کلیت منهج سلفی، راهنمایی برای اهداف رسالت اسلام، واضح کننده‌ی قصد نهائی دعوت سلفیت، بیان کننده‌ی منهج سلفیت، که همان منهج صحیح در فهم اسلام و عمل به آن، و رهایی امت و سیل عزت و پیروزی است.

همانا به حمد الله شاهد برکاتِ منهج سلفی و راهنمایی‌هایش بوده‌ایم، نخبگان سلفی که بر این منهج تربیت یافته بودند، با اخلاق و صفات و اعمال و علمشان، حقانیت راه سلف صالح را ثابت کرده‌اند، که مثال محکم آن بهترین امت، که همان مسلمانان قرون اولیه هستند، می‌باشند. دین‌داری آنان عجایبش تمام نشده است و ذخایرش همچنان باقی خواهد ماند و همواره طائفه‌ای از این امت، از روی حق، همواره چیره خواهند بود تا با آخرین پیرو باطل که همان دجال است، وارد جنگ شوند.

به حمد الله برادران سلفی خود را دیده‌ایم که بر این منهج درس خوانده و اسلام را

بطور بی‌نقص و صحیح شناخته و بین خود و اطرافیان‌شان آن را نشر داده‌اند. بر وجوب دعوت بسوی الله با علم و بصیرت همت گمارده و در مقابل اهل باطل به اشکال مختلف جهاد ایستادگی کرده‌اند و از ورود هرگونه انحراف در عقیده، راه و سلوک جلوگیری کرده‌اند، و درخشندگی، زیبایی، حیات، حرکت، جوانی و تازگی را به اسلام برگردانده‌اند، و به الحمد الله تعداد این اهل خیر هر روز بیشتر می‌شوند.^۱

۱- پیامبر اسلام ﷺ با الفاظ مختلف، فرموده‌اند: «الدين النصيحة» (و بر خلاف معنی کلمه‌ی «نصیحت» در فارسی ترجمه آن بدین صورت است: دین، فقط «خیرخواهی» است) و وقتی از ایشان سؤال شد برای چه کسی، فرمودند: «برای الله و کتابش و رسولش و پیشوایان مسلمان و عموم آنها» (صحیح مسلم ۲۰۵، صحیح الجامع شیخ آل‌بانی ۱۶۱۰، ۳۴۱۷، سنن ابوداود ۴۹۴۶، سنن نسائی ۴۱۹۷، ۴۱۹۸، ۴۱۹۹، ۴۲۰۰)، با توجه به این حدیث صحیح و احادیث صحیح دیگر در این باب و قول تمامی علمای مسلمان، هر مسلمانی باید سرلوحه‌ی نیات اعمال خویش را بر خیرخواهی بنا نهد؛ به شکلی که در مقابل خداوند سبحانی که به هیچ وجه من الوجوه نیازی، به خیرخواهی ما ندارد، به آن چیزی که امر فرموده و از آن چیزی نهی کرده است چه در مسائل طاعت باشد و چه محبت و دوستی، و یا دعا کردن و یا هر چیز دیگری، سر تعظیم فرود آورده، و به آن عمل نماید؛ کتابش، را کلام وحی دانسته و آن را بزرگ بشمارد و همراه تدبیر قلبی، و بر پا داشتن حروف و کلمات، آن را تلاوت کرده و از آن دفاع نماید، و به تمامی هر آنچه که در آن است ایمان آورده و تصدیق نماید، اعم از ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص، مجمل و مبین، محکم و متشابه، و تفکر در عجایب آن؛ به پیامش، ایمان آورده و رسالت او و آنچه را که به ما هدیه فرموده تصدیق نماید، و به تمام فرمایشات وی از حلال و حرام، طاعت و معصیت و غیره، چه مجمل و چه مفصل، ایمان آورد؛ و از ائمه‌ی مسلمین، همان مردانی که پرچمدار اسلام بوده و هستند، مثل علماء، و حکامی که نماز صحیح بین مردم برپا می‌کنند، در صورتی که قول آنها مخالف کلام الله تعالی و رسولش ﷺ نباشد، اطاعت کرده و نسبت به آنها تعاون و دوستی داشته باشد؛ در مقابل عموم مسلمین، محبت داشته و اقرار نماید که دارای یک دین می‌باشند، و خیرخواهی را بطور شامل و به مفهوم کلی آن، در مورد آنها به کار بندد. و اما در مورد غیر مسلمانان همین بس است که گفته شود: وقتی پیامبر ﷺ در بدترین روز زندگی خود همان زمانی که از طائف باز می‌گشت، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ نازل شد و در کلام وی چنین آمد: الله عزو جل، فرشته‌ی کوه‌ها را مبعوث فرموده تا آنچه را که در مورد آنها می‌خواهی، به او امر نمایی، و در پی آن فرشته‌ی کوه‌ها پیامبر ﷺ را خطاب قرار داده و بر وی سلام نمود و گفت: «ای محمد به راستی الله، سخن قوم تو را [که در بین آنها بودی] شنید، من فرشته‌ی کوه‌ها هستم و پروردگارت مرا برای تو، مبعوث نموده تا گوش به فرمان تو باشم، پس چه می‌خواهی، اگر بخواهی، کاری

شبهات و رد آنها:

دعوت سلفیت در این روزگار از فرومایگان روزگار، در امان نمانده است، همان کسانی که از ورود شبهاتشان در مقابل دعوت اسلامی هیچ کوتاهی نکرده و نمی‌کنند، ولی به شکر و ستایش الله سبحانه و تعالی این شبهات دائماً لگدمال شده و همه روزه پوچ بودن آنها آشکارتر می‌شود و در پی این مسائل هر طالب علم تازه‌کاری می‌تواند، با رذّهای وارده بر آن دلایل بی‌پایه و اساس، منهج سلف صالح را بهتر بشناسد.

از شبهات وارده می‌توان از این سخن آنها یاد کرد که چرا در حالی که نامی از

سلف در قرآن و سنت وجود ندارد، ما خود را سلفی می‌نامیم؟

در جواب اینگونه می‌گوئیم: اطلاق این نام‌ها بر هر حقیقتی هیچ ضرری ندارد و چه در مسائل شرعی و چه در مسائل مباح نام‌گذاری بر هر امری، به شرطی که آن نام شمولیت بر باطلی نداشته باشد، نه تنها ضرری را متحمل کسی نخواهد کرد بلکه امری ضروری است. همانگونه که مسلمانان علم سندشناسی را که در زمان پیامبر ﷺ نیازی بدان نبود، [و هیچ وجودی نداشت، بعدها] علم «مصطلح حدیث» نامیدند.

می‌کنم تا آنان را دو کوه فراگیرد»، پیامبر ﷺ به او فرمود: «نه، امید دارم، تا آیندگان آنان افرادی باشند که فقط الله را بطور یگانه، عبادت کنند، و به او ذره‌ای، شرک نورزند» (صحیح بخارایی ۳۰۵۹، صحیح مسلم نیشابوری ۴۷۵۴، صحیح الجامع آلبانی ۵۱۴۱)؛ و یا داستانی که پیامبر ﷺ در مورد یکی از انبیاء گذشته حکایت فرمود، در حالی که قومش آن نبی را زده و خون‌آلودش می‌کردند، می‌فرمود: «یا الله! قوم مرا ببخش، آنان نمی‌دانند». (صحیح بخاری (بخارایی) ۳۲۹۰، صحیح مسلم نیشابوری ۱۷۹۲، السلسله صحیحه آلبانی ۳۱۷۵)؛ علمای اسلام از اینگونه احادیث بدین‌صورت برداشت می‌کنند، همان‌طوری که یک مسلمان دوست دارد که وارد بهشت شود، دوست داشته باشد که کافرترین شخص دنیا هم مسلمان شده، و وارد بهشت شود و آنها را به منهج صحیح صحابه، با علم به «قرآن» و «سنت صحیحه»، و در نظر گرفتن شرایط روحی طرف مقابل، و با اخلاقی نیکو و درس گرفتن از سیره و تاریخ زندگی پیامبر ﷺ، دعوت دهد و از خدای خودش، همان خداوند سبحانی که طبق آیات قرآن در آسمان و طبق حدیث صحیح در متهی الیه آن قرار دارد، برای کافری و منافقین طلب هدایت نماید و دلسوزانه و از روی تحنین به کمک و مساعده‌ی هدایت آنها بشتابد. (مترجم).

و یا نامگذاری بعضی از مسلمین به «مهاجرین» به سبب هجرتشان، و یا «انصار» به علت نصر و یاریشان، و «تابعین» به خاطر تبعیت آنها از مهاجرین و انصار و از خیری که در آنها دیده بودند.

پس با این وجود چه مشکلی وجود دارد که عده‌ای را نیز سلفی بنامیم؟ و این افراد همان کسانی هستند که از اسلوب و منهج سلف صالح در فهم دین تبعیت می‌کنند! و اما سلف صالح: که ما از آنها تبعیت می‌کنیم صحابه و تبعیت کنندگان از آنها در خیر و نیکی می‌باشند، و همان بهترین امت (خیر القرون)^۱ هستند، این نامگذاری کاملاً ضروری می‌باشد تا اینکه گروهی که راه هدایت را می‌پیماید، از سایر گروه‌های گمراه جدا شود، گروه‌های گمراهی که از منهج صحابه در فهم دین عدول کرده‌اند و راه و روش خوارج افراطی سخت‌گیر، و یا تاویل کنندگان فاقد درک قلبی، و یا مقلدین دچار جمود و... را برای خود برگزیده‌اند.

لازم بذکر است، ما هیچگونه تعصبی بر این اسم نداریم و هر مسلمانی که شهادتین بر زبان جاری کرده و به اندازه‌ی توانش و بر حسب مقتضیات، به دین عمل کند را دوست داریم و از هر مسلمانی که خدا و رسولش را دوست می‌دارد، طلب دوستی و یاری می‌کنیم. ولی در عَوَض اگر کسی خود را سلفی بنامد، ولی گرفتار باطل شده باشد، هر چند که دشمن کافری هم داشته باشد از ما یاری نخواهد یافت و در ظلم وی شریک نخواهیم شد.

و دوستی و ولاء ما، با هر مسلمانی بر اساس دین و اعتقاد و ایمانش می‌باشد.

۱- اشاره به آن سخن پیامبر ﷺ است: «بهترین مردم کسانی هستند که در زمان من می‌باشند، سپس کسانی که آنها را درک می‌کنند، سپس کسانی که آنان را درک می‌کنند...» از آنجا که مطمئناً کسانی بر اسلام حقیقی هستند که از «خیر القرون» تبعیت می‌کنند، این حدیث ارزش بیشتری پیدا می‌کند و به همین دلیل سعی کردم، آدرسهای مربوط به آن را از کتب معتبرتر حدیث، تخریج کنم: صحیح بخاری ۲۶۰۰، ۳۵۷۱، ۶۲۸۱، ۶۲۸۲، ۶۵۱۰، ۶۵۴۷، صحیح مسلم ۶۴۲۲، ۶۴۲۴، ۶۴۲۷، سنن ترمذی ۲۲۵۵، ۲۳۳۸، ۲۳۳۹، ۴۰۲۵، صحیح ابن حبان ۴۲۴۵، ۷۱۱۵، ۶۶۱۳، ۷۱۰۸، ۷۱۱۴، سنن نسائی ۳۸۱۹، سنن ابن ماجه ۲۴۲۹ (مترجم).

و ما در حرکت دعوتی هستیم که نامیده می‌شود:

دعوت سلفی

این دعوت، دعوت به منهج کاملی در فهم و عمل به اسلام است و دعوت بسوی آن و ... است.

دعوتی است که علمای سلف، طی قرون متمادی تا به امروز، با همکاری و همفکری یکدیگر، در شرح و توضیحش همت گمارده‌اند، ما نیز سعی می‌کنیم تا بر منهج این اهل علم حرکت کنیم و از کوشش آنها استفاده نمائیم، چه کسی می‌تواند از اصول فقهی که امام شافعی در کتابش «الرساله» آورده است خود را بی‌نیاز بداند؟ و یا چه کسی می‌تواند به بحثهایی که علی ابن بیطالب و ابن عباس با خوارج داشتند، در حالی که خوارج قائل به جان و مالی برای مسلمانانی که مرتکب گناه می‌شدند، نبودند، در خود بی‌نیازی حس کند؟

و همچنین، آیا کسی می‌تواند بگوید که من نیازی به فقه امام مالک و یا ردهائی که امام احمد بر زنادقه وارد کرده است، ندارم؟ و یا همچنین در مورد مجموعه رسائلی که شیخ الاسلام ابن تیمیه در بیان مسائل شرعی سراسر خیر تألیف نموده و یا ردودی که بر فرق ضاله وارد کرده است؟

باید دانست که تمامی اینگونه موارد است که قواعد منهج سلف را شکل داده‌اند، منهجی که بطور قطع و یقین، هیچ طالب علمی در این روزگار، از آن بی‌نیاز نیست. اضافه بر این مطالب باید گفت، چیزی که قبل از هر چیز باید به آن رجوع کرد، نصوص کتاب الله جل جلاله و سنت پیامبر ﷺ می‌باشد، بطور کلی در یک جمله می‌توان گفت: سلفیت، تبعیت با نگاه باز، از قرآن و سنت و علمائی است که در فهم دین و ابلاغش همت گمارده‌اند.

در هر حال باید گفت، کسانی به سلفیون ایراد گرفته و می‌گویند چرا آنها برای خود اسم انتخاب می‌کنند، خودشان نیز برای خود اسم‌هایی را بر می‌گزینند و دیگران را به

چیزی متهم می‌کنند که خود به آن گرفتار هستند و این چیزی نیست جز تبعیت از هوای نفس.

و البته فرقی بین ما و دیگر فرق وجود دارد و آن عدم تعصب بر اسم منهج است، بر سر اسم آن مشاجره نمی‌کنیم و آن را راهنمایی برای رسیدن به اسلام نمی‌دانیم، بلکه می‌گوئیم ما، اول و آخر مسلمان هستیم و ان شاء الله خواهیم بود و این اسمی است که الله برای ما برگزیده است، «مسلمان» و در انتخاب دین هم به اسلام راضی هستیم و هرگز دین دیگری را نمی‌پذیریم.

و سلفیت برای ما معنی و مفهومی ندارد، بجز «اسلام صحیح»، همان اسلامی که مطابق با کتاب الله و سنت پیامبرش ﷺ و در تبعیت از سلف صالح رضوان الله علیهم، است.

شبهه‌ی دوم:

بعضی به ما می‌گویند شما مقلد هستید، و باید گفت این سخن آنها، افترائی بیش نیست و ما هرگز مقلد نیستیم و در واقع سلفی واقعی کسی است که از حق و نور تبعیت می‌کند، علمای امت را اکرام کرده و به اندازه‌ی زحمتشان بر آنها ارج می‌نهند و هرگز در مقابل فقه و علم آنها تکبر نمی‌ورزند، در هر جا حق را بیابند از آن تبعیت کرده، و اهل طعنه، لعن، نفرین، ناسزاگوئی و تحقیر کردن نیز نمی‌باشند.

سلفی حقیقی کسی است که: هرگز روا نمی‌داند تا کسی مانند بچه‌ای که هنوز به سن تکلیف نرسیده و فقط کمی از قرآن و سنت می‌داند، خودش را در ردیف علمای فاضل و پر خیر امت قرار دهد، و بعنوان مثال بگوید: من همانند امام مالک و امام شافعی هستم و یا بگوید: فهم من در حد احمد بن حنبل و یا امام ابوحنیفه می‌باشد، و بر عکس به گونه‌ای است که خودش را در حد و اندازه خودش قبول دارد، فضل و منزلت سلف امت و علمای این منهج را نگه می‌دارد و از روی حق و تبعیت از علماء در آن، به اندازه‌ای که در خور آنها است، به آنها احترام گذاشته و آنها را اکرام می‌کند، وقتی فتوائی از آنها با دلیلی نادرست می‌بیند، اول در عَوَض اینک بگوید: آن عالم اشتباه کرده است، فرض را بر

این قرار می‌دهد که خودش دلیل را درست درک نکرده است، و بعد از آن برای علماء در اجتهاد اشتباه‌شان عذر می‌آورد، زیرا ممکن است دلیلی که به ما رسیده است به آنها نرسیده باشد و یا اینکه برداشت دیگری به غیر از برداشت ما از آن دلیل داشته‌اند. در این زمینه نیز امام ابن تیمیة / کتابی با عنوان «رفع الملام عن أئمة الأعلام» تدوین کرده است.

مثالی از این افراد کوتاه فکر را که خودم با چشمانم دیده‌ام برای شما بیان می‌کنم: جوانی را دیدم که سن او به هفده سال نمی‌رسید و جز اندکی از علم دین نمی‌دانست، وقتی برای او اجتهاد امامی ذکر شد، گفت: «ما برای خودمان شخصیتی هستیم و آنها نیز برای خودشان شخصیتی بودند».

جالب است! چطور می‌توانی شخصیتی در دین باشی، در حالی که خود را با بزرگان دین در یک سطح می‌بینی! آیا بهتر نیست بگوئی: فهم من این است و یا حد علمی من این است یا الله از من بندگی‌ای نخواسته است بجز در حد توانائی‌ام در فهم و ادراک.

خلاصه: سلفیون مقلد نیستند بلکه تابع حق هستند و ایضاً هیچگاه علماء را تقبیح نکرده و با ایراد گرفتن و طعنه زدن و بدگوئی، مقابل آنها تکبر نشان نمی‌دهند، بلکه در تعامل با آنها اینگونه می‌گویند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٦﴾﴾ [الحشر: ۱۰]. «پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان از ما پیشی گرفتند، ببامرز! و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده! پروردگارا! توئی مهربان دائماً رحمت کننده».

سلفیون در موارد اختلافی به کلام الله و سخن رسولش ﷺ رجوع می‌کنند^۱ و در فهم

۱- دلایل زیادی هم از قرآن و هم از سنت بر این امر دلالت دارد که تنها یک آیه و یک حدیث را در تائید یکدیگر، برای دلیل بیان می‌کنم: ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اطِيعُوْا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْا الرَّسُوْلَ وَاُوْلِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنَزَعْتُمْ فِيْ شَيْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّ اَحْسَنُ تَاْوِيْلًا ﴿٥٩﴾﴾ [النساء: ۵۹]. «پس اگر در چیزی اختلاف کردید به الله (قرآن) و رسولش (سنت و وی) رجوع کنید، اگر

آن دو نیز از گفتار امامان امت و سلف صالح - صحابه و تابعین و پیروی کنندگان از آنها تا روز قیامت - کمک می‌گیرند. و هیچ زشتی‌ای در استفاده از اقوال آنان در فهمِ قصد و نیت الله و رسولش وجود ندارد، و این واضح است که علماء فقیه‌تر و عالم‌تر از ما می‌باشند که علت آن اخلاص و صرف وقت بسیار آنها در علم و عمل می‌باشد.

ای وای بر کودکان و نوجوانانی که بعد از یادگرفتن روخوانی قرآن، جار و مجرور، و فعل و فاعل خود را در ردیف امامان دین و بزرگان مسلمانان قرار می‌دهند، که این جز گمراهی آشکار چیز دیگری نمی‌باشد.

من خود دیده‌ام که بعضی نوجوانان با این دید غلط که خود را عالم به قرآن و سنت می‌دانند، کلام الله و رسولش را به بازی گرفته و دچار فتنه می‌شوند، حرام، حلال، دعوت، سیاست، عبادات و دیگر مسائل این دین حکیمانه را با وارد کردن عیب و ایراد بر آنها به دین دیوانگان و احمقان و غافلان تبدیل می‌کنند.

و احمقانه‌تر از آن این است که شخصی اقدام به تبلیغ دین و استنباط احکام از قرآن و سنت کند، در حالی که نه زبان عربی را می‌فهمد و نه ذره‌ای از اصول فقه و قواعدش را می‌داند!

بطور خلاصه می‌توان گفت: شخص سلفی مقلد نیست و در عین حال با فخر فروشی خود را آن قدر بزرگ نمی‌داند که از فهم صحابه، تابعین، علمای پیشوا و بزرگانی که حافظ دین بوده‌اند و با اخلاص تمام آن را در عصرهای متمادی اسلام تا به امروز ابلاغ کرده‌اند، اعلام بی‌نیازی کند، و باید گفت سلفی حقیقی تبعیت کننده، خواهان هدایت، بینا و جستجوگر همیشگی حق، با استفاده از دلیل می‌باشد، به علمای امت و بزرگان آن

احترام گذاشته و هیچگاه در صدد عیب‌جوئی و جستجوی لغزش‌های آن بزرگواران بر نمی‌آید، و مطمئناً اینگونه عیب‌جوئی‌ها باعث نجات هیچ کس نخواهد شد.

التزام به جماعت مسلمین داشته و در ایجاد وحدت بین آنها تلاش می‌کند و هرگز بسوی فرقه‌ای شدن و ایجاد دشمنی بین مسلمان برای بدست آوردن اندک متاعی اقدام نمی‌کند. این وصف حال یک سلفی حقیقی است و از الله می‌خواهیم تا ما را از آنها قرار دهد.

لازم دیدم تا این مطالب را در این کتب اضافه کنم و ان شاء الله که خداوند، بار دیگر ویرایش علمی این کتاب را بر من آسان گرداند، تا با تغییر دادن بعضی عبارات، مهمترین مسائل منهج سلف و برکتهای آن را بیان دارم.

از الله سبحانه می‌خواهم تا این کتاب را در کفهی حسنات ما قرار داده و باعث یکپارچه شدن هدف این امت شود و با دستان ما، عزت و نصر را برای این دین مهیا سازد، البته که الله بر امرش مسلط است در حالی که اکثر انسان‌ها نمی‌دانند.

عبدالرحمن عبدالخالق

مقدمه‌ی چاپ اول

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا مَضَلَّ لَهُ وَمَنْ يَضَلِّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

بهترین کلام، کلام الله تعالی می‌باشد و بهترین روش، روش محمد ﷺ می‌باشد و بدترین امور مسائلی است که در دین احداث می‌شود و هر حادثی بدعت، و هر بدعتی گمراهی، و هر گمراهی‌ای نیز بسوی آتش جهنم می‌باشد.

اما بعد:

مسلمانان در زمان تاریخ طولانی خود، به فتنه‌های عظیمی گرفتار شده‌اند و در این دین عزیز اسلام، بدعتها و گمراهی‌های زیادی وارد شده است، در کتاب الله تحریفات تفسیری و شبهاتی وارد شده و عده‌ای از آن روگردان شده‌اند. یکی دیگر از این فتنه‌های عظیم، کنار رفتن آثار دین و ضایع کردن اصول و زشتیها و تباهی‌هایی است که در دین به آن اشاره شده است، و اگر خواست و اراده‌ی الله سبحانه تعالی بر حفظ این دین و جلوگیری از حيله‌ی دشمنانش نبود، جهد و کوشش آن دشمنان در تحریف این هدیه الهی و کشاندن آن به گمراهی و پذیرش مبطلات و اراجیف به ثمر می‌نشست، و راه و روش این دین مانند دینهای به انحراف رفته دیگر ناپدید می‌شد. حرکت‌هایی که در تصحیح، و دادن زندگی دوباره به دین صورت گرفته است، همان حرکت سلفی است که بر حفظ اصول این دین همت گمارده است، در این منهج بصورتی پاک و ناب و خالص راه ورود هر بدعت و گمراهی بسته شده و تأویلات و تحریفات از این منهج محو شده است.

این امانت از صحابه‌ی عادل رضی الله عنهم به طور کامل نقل و بدون نقص ابلاغ شده است، و در برابر هر تاویل باطلی چه در مرحله‌ی پذیرش و چه در مرحله‌ی افساد، مسلح شده است، و بعد از آنها پرچم‌شان در اختیار علمای تابعین و بعد از آنها توسط علمای دیگری، یکی بعد از دیگری برافراشته شده است.

در زمان صحابه سرزمینهای اسلامی گسترده شد، بطوری که از ملت‌های فارس و روم و ... عده‌ی زیادی در این دین داخل شدند، بعضی از این افراد غیر عرب زبان، دانسته و ندانسته قصد وارد کردن مسائلی را در دین داشته‌اند، ولی این کار آنها مصادف با مقاومت علمای روشنگر شد، علمائی که نگهبانی، برای کتاب الله و سنت رسولش صلی الله علیه و آله بودند، و تاریخ بیان‌گوی کوششهای فراوان آنها می‌باشد، جنگ با کسانی که اسلام را باطل می‌دانند و وارد کردن ردّ بر کسانی که دین را ساختگی می‌خوانند و ایستادگی در برابر حاکمیت و رفتار سیاسی و همچنین نشر دین در هر گوشه‌ای به شکلی پاک و خالص، فقط برای این صورت گرفت تا پرچم علم و ایمان، با عزت و چیرگی تمام برافراشته بماند و به نفرت بعدی منتقل گردد.

این دین تا زمانی که مردانی مخلص و فرزندان نیکو و مبارک دارد، زنده خواهد ماند، کسانی که در عین اخلاص به الله، به کتاب الله همانگونه که نازل شده و به سنت رسولش صلی الله علیه و آله همانگونه که به ما رسیده است، ایمان آورده‌اند و به هر دوی آنها یعنی کتاب و سنت تمسک می‌جویند، و با چنگ و دندان آن را برای خود محفوظ می‌دارند، و با هر غوطه‌وری در گناه و دروغ‌گویی، که قصد تغییر و یا تحریف و یا کم و زیاد و متلاشی کردن دین را دارد، دشمنی کرده و به جنگ می‌پردازند.

باید آگاه باشیم که در عصر حاضر، حمله به این دین زیاد شده است، به علت استمرار عزت و سروری اسلام در قرون متمادی قلوب کافرین از شدت خشم به خروش آمده است و از آنجا که فرزندان اسلام را از کتاب پروردگارشان و سنت رسولش در غفلت می‌بینند - دو منبعی که توسط آنها عزت و نصر الهی و چیرگی به دست می‌آید - شمشیر

بَر گردن مسلمانان گذاشته و با نیروهایی که تربیت کرده‌اند در دین فساد می‌کنند، و نوجوانانی را انتخاب کرده و به فساد مبتلا می‌کنند. در نتیجه این کید آنها، شاگردانی را در بین مسلمانان تربیت می‌کنند که هر چه را که آنها می‌خواهند به زبان می‌آورند و مطابق میل آنها فکر می‌کنند و دشمنی با اسلام توسط فرزندان خود اسلام صورت می‌گیرد و توسط خودِ وارثین کتاب و سنت به آن دو طعنه زده می‌شود.

و داروی این فتنه‌ها چیزی نیست، جز تربیت مردانی طراز اول بر مناهج اولیه [اسلام]، منهجی که در آن عزت و سروری و پیروزی و تمکین وجود داشت، به قول امام مالک رحمه‌الله: این امت اصلاح نمی‌شود مگر با چیزی که اول آن [سلف امت] اصلاح شد، مردانی که کتاب را به همان شکلی که نازل شده است درک می‌کنند و فهم آنها نیز از سنت، بر اساس اصول و قواعدی است که علمای سلف یکی بعد از دیگری و زمانی در پی زمانی دیگر و به همان شکل که از پیامبر رسیده است، تدوین کرده‌اند، علمائی که هم اکنون نیز در مقابل باطل و مقبوحاتی که زمین را پر از شر و یا غم و دل شکستگی کرده است، ایستاده‌اند، بدون تردید الله بر همه چیز غالب و چیره است و خواست او نیز بر این است که همواره طایفه‌ای از امت اسلام را در زیر سایه‌ی حق و حقیقت، تا روز قیامت یاری فرموده و غالب قرار دهد.

این کتاب نیز مختصری از اصولی است که منهج علمای سلف، در فهم کتاب و سنت و عمل به آن دو، بر آن قرار دارد.

این کتاب شرح مسائلی است که پویندگان راه سلف را از مبتلا شدن به بی‌نظمی در درک و فهم، حفظ کرده و توسط آن می‌توانند مردم را راه‌های کج و هلاک کننده، به راه مستقیم، راهنمایی کنند، از الله می‌خواهیم تا زمانی که این دنیا باقی است، توسط این کتاب نفع رسانده شود و این کتاب را برای وجود خودش خالص گرداند، که اوست شنوای اجابت کننده.

اصول اساسی در دعوت سلفی

اصل اول: توحید

در اصول منهج سلفی اولین^۱ و مهم‌ترین مسئله توحید است.

باید توجه داشت که توحید بر خلاف فهم عده‌ی کثیری بدین معنی نیست که «لا خالق إلا الله» «دنیا فقط یک خالق و آفریدگار دارد»^۲، بلکه فهم از توحید برای شخصی که بر منهج سلف قرار دارد، شامل مفاهیم عظیم، مسائل بزرگ و زدودن شرک به الله تبارک و تعالی و الحاد در اسم‌هایش می‌باشد، عده‌ی زیادی از مسلمانان از این اصول و قضایای توحید بی‌اطلاع هستند و در عین حالی که خود را مؤمن و موحد می‌پندارند، در شرک

۱- متاکداً باید دانست، همانطور که در قرآن، احادیث و تاریخ زمان زندگی پیامبر ﷺ آمده است، اولین چیزی که به مسلمانان یاد داده شد و از آنان خواسته شده است، فراگرفتن توحید، و صبر و پایداری بر آن بود؛ کلام پیامبر ﷺ هنگام ارسال معاذ ﷺ به یمن نیز بیانگر این مسئله است؛ بطوری که پیامبر ﷺ به وی فرمود: اول به مردم توحید را یاد بده و بعد در صورت پذیرفتن آن، نماز و زکات را به آنها آموزش بده. مسئله‌ای که باید در نظر گرفت این است که تمامی مسائل اعتقادی و رفتاری اسلام یک جا نازل نشده است، و به مرور زمان و درخور حال افراد، نزول پیدا کرده است. (مترجم).

۲- در آیات و احادیث بسیاری اشاره شده است که مشرکین قبل از اسلام به خالقی یکتا اعتقاد داشتند ولی برای الله، در مقام الوهیت، شریک قرار می‌دادند؛ بعنوان مثال می‌توان به این آیات رجوع کرد: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (۸۵) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۶﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۷﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۸﴾ قُلْ مَنْ يَدْعُو مِنْ دُونِهِ مَلَكُوتٌ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۹۰﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۹]. «بگو: زمین و آنچه در آن قرار دارد، برای چه کسی است؟ اگر می‌دانید!» (۸۴) «خواهند گفت: برای الله. بگو پس چرا پند نمی‌گیرید؟» (۸۵) (بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ است؟) (۸۶) (خواهند گفت: برای الله! بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟) (۸۷) (بگو: اگر می‌دانید، ملکوت هر چیزی به دست چه کسی است؟ و او پناه می‌دهد و پناه دهنده‌ای برای پناه دادن وی وجود ندارد) (۸۸) (خواهند گفت: الله؛ بگو پس از کجا فریب داده می‌شوید؟) (۸۹) «(مترجم).

گرفتار می‌باشند، چه بسا که در قسمتی از صفات و اسماء خداوند، مؤمن باشند و در صفت و یا اسم دیگری ملحد، و یا اینکه بوسیله‌ی عبادت چیزی غیر از الله سبحانه و تعالی دچار شرک و مشرک شدن گردند.

اصول توحید در اعتقاد سلف:

اولاً: ایمان به صفات و اسماء الله سبحانه و تعالی، بدون تحریف و تأویل و بر اساس آنچه که ذات سبحانش آنها را به خود نسبت داده است:^۱

الله سبحانه و تعالی در کتابش، خود را با آیات بسیار زیادی توصیف فرموده است و این امر توسط رسولش نیز در احادیث فراوانی نیز صورت پذیرفته است، و این احادیث در کتب سنت مثل بخاری، مسلم و مسند احمد و... جمع آوری شده است و استناد ما نیز فقط به آن احادیثی است که صحیح بودن آن با «علم مصلح حدیث» و «سند شناسی» به اثبات رسیده باشد.

هر آنچه را که الله به ما خبر داده، تصدیق می‌کنیم و به آن ایمان می‌آوریم و این را نیز باید بدانیم که ایمان به صفات الله سبحانه و تعالی، مهمترین قضیه از قضایای عبادی و ایمانی می‌باشد، کما آنکه از پیامبر ﷺ آمده است: «[سوره‌ی] قل هو الله احد معادل یک سوم قرآن می‌باشد»^۲. و در این سوره وحدانیت چیزی به اثبات نمی‌رسد، بجز توحید، در صفات الله سبحانه و تعالی.

و این در حالی است که تحریف کنندگان و تأویل کنندگان دین، عمداً سعی در پرده کشیدن بر روی نور این آیات و دور کردن آن از مؤمنین می‌باشند، و بطور مثال این شبهه وارد می‌کنند که این آیات متشابه هستند و نباید در پس معنی کردن آنها باشیم و فقط

۱- باید در نظر داشت که شرح و تفسیر با تأویل فرق می‌کند: تفسیر به معنی بازکردن مسئله و شرح دادن آن

می‌باشد ولی تأویل به معنی این است که: برداشتی به غیر از ظاهر مسئله از آن مسئله داشته باشیم. (مترجم)

۲- این حدیث تقریباً در تمامی کتب معتبر حدیث آمده است ولی در اینجا فقط به آدرس آن در صحیحین اکتفا

می‌کنیم: صحیح بخاری ۴۸۹۳، ۴۸۹۵، ۴۶۹۵، ۷۲۰۹، صحیح مسلم ۱۸۳۶، ۱۸۳۸، ۱۸۳۹ (مترجم)

به آنها به سبب نازل شدنشان ایمان می‌آوریم، این سخن آنها [العیاذ بالله] بدین معنی است که بر هیچ مؤمنی جایز نیست تا ذره‌ای از معنی آن آیات بدانند، و همچنین آیاتی مثل: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ [الفجر: ۲۲]. «و پروردگارت می‌آید و ملائکه [نیز] صف در صف». را که در مورد صفات الله است در برابر آیاتی مثل «الم» و «کهیعض» که معنی قابل فهمی ندارند، قرار می‌دهند، با این شبهات از ورود نور این آیات به قلوب مسلمین جلوگیری کرده و مسلمان [فتنه زده] آنچنان که شایسته‌ی جلال، بزرگی، شأن و برتری ذات الله است، عظمت پروردگار را حس نمی‌کند، آیا ایمان چیزی به غیر از مملو شدن قلب به نور صفات الله و تلؤلؤ آن به معرفت معبود و مولایش می‌باشد؟ آنان در این پندارند - و چه پندار باطلی - که اعتقاد سلفی همان ایمان احمقانه است، در حالی که این اتهام از سلف صالح به شدت دور بوده، و باید دانست سلفیون به تمامی آیات صفات، همانگونه که نازل شده است، ایمان دارند و معنای آن آیات را از زبان عربی که زبان نزول قرآن است، استخراج می‌کنند، سبحان الله، قدرت و عظمتش، قلب را از ترس می‌لرزاند و مسلماً آنچه را که تقدیر کند کسی نمی‌تواند عوض کند.

اما آن اهل تأویل، به عمد آیات صفات را به پندار اینکه آن را تأویل کرده‌اند وارونه جلوه می‌دهند وقتی در آیه اشاره به آمدن الله در روز قیامت می‌شود، [می‌گویند: منظور چیز دیگری است] و آمدن الله را به آمدن امر الله، تأویل می‌کنند، و یا قرار گرفتن الله تعالی بر عرشش را به تصرفش بر عرش، و دستش را به قدرتش، و صورت سبحانه و تعالی‌اش را به ذاتش تأویل می‌کنند، به معبودی که بالای عرش است ایمان نیاورده و می‌گویند عرشی وجود نداشته و منظور از آن فقط محل پادشاهی است، برای الله مکان قائل نشده و چه بسا که نزدیک است تا بگویند: برای الله، بطور کل، مکانی وجود ندارد، چه در دنیا و چه در خارج آن! جایز نمی‌دانند که انسان مؤمن بگوید: الله در آسمان است!

۱- که این امر مخالف نص صریح قرآن است که الله می‌فرماید: ﴿أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ ...﴾ ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ ...﴾ [الملک: ۱۶-۱۷]. معنی: «آیا ایمن شدید از کسی که در آسمان است که...»، ولی بعضی شبه

کسی که این سخن را بگوید بدعت گذار دانسته و تکفیرش می‌کنند، [بعد از قبول نکردن قرآن] نوبت به رد احادیثی می‌رسد که اشاره به صفات الله دارد، مانند حدیث: «پروردگار ما در هر شب بر آسمان دنیا فرود می‌آید»، تصدیق کننده‌ی این حدیث را دشنام داده و در ادامه می‌گویند: منظور از فرود آمدنِ الله، فرود آمدنِ رحمتِ وی می‌باشد و ذات سبحانه و تعالی فرود نمی‌آید و صعود نمی‌کند، و بالاتر از عرش چیزی وجود ندارد و خودش بالای خودش می‌باشد، به همین منوال سخن گفتنِ الله را نیز رد می‌کنند^۲ و [و اینگونه وانمود می‌کنند که] اگر الله بخواهد چیزی را به کسی بگوید، آن چیز را در درونش خلق می‌کند و سخن گفتنِ الله، نزد آنها مثل نفث فی الروح (القای قلبی) می‌باشد و از این رو احادیث صحیح بخاری را تکذیب می‌کنند، [بطور مثال] احادیثی که در آنها آمده: الله در روز قیامت با صدائی که در نزدیک و دور یکسان شنیده می‌شود سخن می‌گوید: «من پادشاه هستم، کجایند پادشاهان روی زمین؟»^۳.

وارد کرده و می‌گویند: منظور از این آیه ملائکه می‌باشند، بدون اینکه توجه داشته باشند که فعل هر دو آیه «یرسل» و «یخسف» مفرد است و فقط به یک نفر مختص می‌شوند. (مترجم).

۱- این حدیث در «صحیحین» و تمامی «سنن اربعه» موجود می‌باشد، صحیح بخاری ۱۱۲۸، ۶۱۷۶، ۷۳۲۸، صحیح مسلم ۱۱۲۴، ۱۱۲۷، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۵ (مترجم)

۲- که در آیات بسیاری به آن اشاره شده است از جمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ نَمَنًا قَلِيلًا أَوْلِيكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۷۷]. ﴿بَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ أَخْتَلَفُوا فِيمَنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَنَلُوا وَلَكِنْ أَلَّ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [البقرة: ۲۵۳]. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ نَمَنًا قَلِيلًا أَوْلِيكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [ال عمران: ۷۷]. ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴]. (مترجم).

۳- صحیح بخاری ۴۶۹۴ و ۶۳۷۲ و ۷۲۱۷، صحیح مسلم ۶۹۹۹ (مترجم)

بحث‌هایی بدین شکل بطور کامل باز شده است و به شکر الله رک‌های زیادی در محاضرات توحید بر آنها وارد شده است.

مسئله مهم در مورد این گروه از مسلمین که خود را هدایت شده تصور می‌کنند، دروغ و افتراء بستن آنها به الله است و این در حالی است که الله بدترین زشتی‌ها را به کسی اطلاق می‌کند که در مورد چیزی که الله آنرا حرام نکرده است، بگوید: آن را الله حرام کرده است^۱، حال ببینید وضع کسی که الله را توسط هواء نفسش توصیف می‌کند، چگونه است؟ کسی که آیات الله را وارونه جلوه داده و نور احادیث نبوی را در پشت پرده‌ای قرار می‌دهد و کسی را که آیات قرآن و احادیث نبوی را تصدیق کند، گمراه می‌داند!

خلاصه: سلف، به صفات و اسماء الله سبحانه و تعالی به همان شکل که در کتاب نازل شده و بر زبان رسول الله جاری شده است ایمان می‌آورد، خواه از اخبار متواتر صحیح باشد، خواه احاد و صحیح، خبر آحاد و صحیح هم علم و هم عمل را در بر دارد، چگونه می‌شود علمی وجود داشته ولی عملی را در پی آن وجود نداشته باشد و بر عکس، عمل چگونه بدون علم امکان پذیر است؟ و برای هیچ مسلمانی مجاز نمی‌باشد که عملی را به دین نسبت داده و سرخود آن را انجام دهد، بلکه باید با دلیلی محکم آن را از شخصی راستگو که از الله و رسولش ﷺ به ما خبر را رسانده بشنود، و بعد آن عمل صورت گیرد.

و بدین سان است که سلفیون از افراد زیادی که به غلط می‌پندارند موحد به الله هستند جدا می‌شوند، کسانی که صفات الله را وارونه جلوه داده و مردم را از ایمان آوردن به آن

۱- در این مورد به این آیات می‌توان اشاره کرد: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...﴾ [الأنعام: ۲۱ و ۹۳، هود: ۱۸، العنکبوت: ۶۸، الصف: ۷]. معنی: «و چه کسی ظالمتر از کسی است که به الله، دروغ و افتراء ببندد.» و همچنین: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۳۱﴾﴾ [النحل: ۱۱۶]. معنی: «به خاطر دروغی که بر زبانان جاری می‌شود [و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید،] نگوئید: (این حلال است و آن حرام)، تا بر خدا افتراء ببندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد!».

صفات و تصدیق کردن معنایشان منع می‌کنند، کسانی که معانی آن صفات را برگردانده و به ایمان آوردن به معانی ساختگی خودشان امر و فرمان می‌دهند.

دوما: فقط الله سبحانه و تعالی را عبادت کردن و اینکه باید بدانیم عبادت فقط نماز، زکات، روزه و حج نمی‌باشد.

عبادت شامل هر چیزی است که در معنی آن بگنجد، و رأس آنها دعا است و دعا همان عبادت است، دعا و طلب از کسی غیر الله مجاز نمی‌باشد، حال حتی آن شخص فرستاده الله و یا به پندار غلط «ولی» شناخته شود، بعد از دعا می‌توان از سجده، و یا انواع حب، تعظیم، خشیه، خوف^۱ و همچنین قربانی کردن، نذر و امید یاد کرد، باید آگاه بود تمامی این امور می‌بایست، فقط برای الله باشد، ولی این در حالی است که عده‌ی زیادی از انسانها این اعمال را برای غیر الله اداء می‌کنند. برای شما خواننده‌ی گرامی همین دلیل کافی است که اگر بر سر یکی از قبرهای زری کاری شده بروید، می‌بینید که چگونه هر چیزی را از صاب قبر طلب می‌کنند در حالی که این طلب بجز از الله جایز نمی‌باشد، شفاء مریض، پیروزی بر دشمنان، شفاعت نزد الله، طلب یاری و حتی درخواست فرزند و به یکباره خیر دنیا و آخرت را از آن مردگان طلب می‌کنند و این عمل آنها همان شرک اکبر است که بدست امت اسلام صورت می‌گیرد، و در واقع آن اعمال را به اسلام نسبت می‌دهند، برای بتها [یا معبودانشان] قربانی می‌کنند همانگونه که در زمان جاهلیت این عمل برای طواغیت^۲ صورت می‌گرفت و به همین ترتیب نیز نذر، و کار به جایی می‌رسد که بر آن قبرها مانند کعبه طواف کرده و بر آنها آنگونه که فقط شایسته‌ی الله می‌باشد سجده می‌برند، آیا شرکی از این بالاتر وجود دارد؟

۱- معانی خوف و خشیه با هم کمی فرق دارد خوف از احساس ضرر کردن بوجود می‌آید ولی خشیه ترسی

است که از هیبت و عظمت چیزی پدیدار می‌گردد (مترجم).

۲- طاغوت به معنی طغیان کننده می‌باشد و طواغیت جمع آن است که اصطلاحاً به کسانی که در برابر الله طغیان

کرده‌اند و سخن خود را با او برابر قرار می‌دهد، گفته می‌شود. (مترجم)

متأسفانه این امور فقط بدست عوام الناس صورت نمی‌گیرد بلکه توسط عده‌ی زیادی که به پندار غلط عالم شرعی نامیده می‌شوند نیز صورت می‌گیرد، کسانی که با خود مدارک تحصیلی عریض و طویلی حمل کرده و گوئی وانمود می‌شود که این مدارک برای آنها تقوای دینی می‌آورد، از این موارد طریقت‌های صوفی و منهج‌های عبادی بدعت‌گذار را می‌توان نام برد، و مسلک آنها نیز با بزرگ شمردن این قبور و ساخت و ساز حرم و بارگاه و مسجد بر آنها و یا دعوت مردم به قربانی، نذر، دعا و طواف بر آن قبور، بنا نهاده شده است، الله نزد اینگونه افراد [العیاذ بالله] فراموش شده است و نه چیزی از او طلب می‌کنند و نه امیدی به وی دارند مگر بواسطه‌ی این قبور و تباهی‌ها، و با وجود این همه اعمال ناشایست باز فکر می‌کنند مسلمان هستند! آنها مسلمان نبوده و تشابه آنها به مشرکینی است که غیر الله را عبادت کرده و می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «آنان را نمی‌پرستیم جز برای آنکه ما را گامی به خدا نزدیک سازند».

دعوت سلفی اهم کار خود را بر تطهیر انسانها از این شرک آشکار و جلی قرار می‌دهد و شک نمی‌شود که بجز مشرک، کسی این کارها را بزرگ نمی‌داند و بجز کور و نابینا همان کسی که از نور توحید دور مانده است، شخصی از آن شرکیات دفاع نمی‌کند. سوما: ایمان به اینکه حق وضع قانون برای بشر از آن الله است و بجز او هیچ کس حق این کار را ندارد.

همانگونه که الله جل و علا فرموده است: ﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ۴۱]. «الله حکم می‌کند و هیچ رد کننده‌ای بر حکم او وجود ندارد»، و همچنین: ﴿إِنَّ أَلْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۴۰]. «فرمانروائی جز برای الله [جایز] نیست»، بله، قانونگذاری حق پروردگار جل و علا می‌باشد و حلال، چیزی است که او حلال کرده است و حرام، همان است که

۱- ﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶]. معنی: «چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود». (مترجم)

او حرام کرده است و دین، منهج، راه و روش همانی است که پروردگار صاحب جلال و بزرگی وضع کرده است، بدنبال این مسئله تعرض به فرمانروایان زمین و پادشاهان و رؤسای آن بر اساس دین اسلام باید صورت گیرد و بوجود آید زیرا آنها حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌کنند، با توحید دشمنی کرده و به شرک به الله و مخالفت با وی در حق و فرمانروائیش می‌پردازند، امروزه اکثر فرمانروایان روی زمین و فرماندهان آن در مقابل این حقیقت قد علم کرده و برابر خالق سبحانه و تعالی که تمام هستی محل پادشاهی اوست، ایستاده و درشتی می‌کنند و حرام او را حلال و حلال او را حرام می‌خوانند، قانونی برای مردم به تصویب می‌رسانند که بر خلاف قانون حق بوده و به یکباره به این گمان رسیده‌اند که شریعت و قانون الهی موافق این عصر و زمان نمی‌باشد و شرع نمی‌تواند عدل، مساوات، آزادی، عزت و بزرگی به همراه داشته باشد، شهادت و گواهی آنان بر این است که مؤمن هستند ولی دشمن ایمان و کافر به الله سبحانه و تعالی می‌باشند، و متأسفانه باید بگوئیم: اکثریت زیادی از انسانها از قوانین بزرگانشان که بر خلاف قوانین الله سبحانه و تعالی وضع شده است، اطاعت می‌کنند، این عده به گمان اینکه مسلمان هستند نماز خوانده و روزه می‌گیرند و ...^۱.

دعوت سلفی، جهادی به تمام معنی برای برگرداندن حق به محل خودش و قرار دادن دین برای الله یکتا می‌باشد، و امت را از این شرک اکبر و کفر آشکاری که مشکلات زیادی درست کرده است، بی‌عیب می‌گرداند، و این دعوت برای [ارتقاء] ندای خداوند که مقام بالاتر دارد و زبونی و پستی ندای کافرین صورت می‌گیرد و با مردم همنوایی مکن مگر وقتی که حاکمیت برای الله و قانون گذاری مخصوص ذات یکتایش باشد،

۱- می‌دانیم که حکم کسی را به حکم الله ترجیح دادن شرک است، کما آنکه وقتی حکم ذبح آمد، عده‌ای گفتند: چطور اگر الله کشته باشد حرام است ولی اگر شما بکشید حلال است در آن هنگام الله آیه ۱۲۱ سوره الانعام را نازل فرمود و گفت: اگر از آنها اطاعت کنید همانا از مشرکین خواهید بود (با رجوع به تفاسیر مختلف از جمله ابن کثیر می‌توانید درباره این آیه و حکم آن اطلاعات بیشتری پیدا کنید). (مترجم).

بدین ترتیب که قانون باید مطابق آنچه که در کتابش آمده و یا بر زبان رسولش ﷺ جاری شده و یا به اجتهاد پیشوایان مسلمان زمان در آمده باشد، صورت پذیرد، پیشوایانی که قصدی جز رضای پروردگار و موافقت اجتهادشان با شریعت الهی ندارند.

ناب کردن امت از این شرک واجب است خواه با روشنگری و دعوت و خواه با جهاد، و این مسئله یکی از قضایای مهم اعتقاد سلفی می‌باشد.

چهارماً: در منهج سلفی ایمان می‌آوریم که سه مسئله قضیه توحید که در قبل گفته شد جدائی ناپذیرند و وارد شدن چیزی هم در آنها قابل قبول نمی‌باشد، زیرا آنها ارکان فهم عقیده‌ی سالم و معنی کلمه‌ی لا اله الا الله می‌باشند.

کسی که به اله واحد ایمان می‌آورد، لازم است تا آن اله را به صفت‌هایی که در کتابش و بر زبان رسولش ﷺ آمده است بشناسد و بطور مطمئن باید ایمان او با آن صفات موافقت داشته باشد، همچنین باید دعا و طلبش فقط و بطور خاص از ذات سبحانه و تعالی‌اش باشد و در مورد سایر عبادات نیز از جمله قربانی، نذر، خوف، خشیه، انابه^۱، توکل، قسم و تعظیم خود را برای الله خالص گرداند، قلب را از آنچه که توحید را خدشه دار می‌کند پاک کرده و همان قلب را، از توحید مملو گرداند، باید ایمان و عملش را بر اساس شرع و فرمان الله که برترین فرمانها می‌باشد استوار گرداند، دینی وجود ندارد بجز آنکه الله وضع کرده است و طاعتی وجود ندارد بجز اطاعت از الله و یا اطاعتی که اقتضای طاعت او را برآورده کند - اطاعت از مخلوقی نشود بجز آنکه آن اطاعت موافق اطاعت از الله سبحان باشد -.

منهج سلفی تمامی این قضایا را بطور کامل لازم می‌داند. و قلب را از تبعیت از هر گونه شرک پاک می‌کند زیرا ما اعتقاد داریم هر کس بمیرد و کسی را به غیر از الله برای

۱- انابه یعنی بازگشت. آن را توبه نیز معنی کرده‌اند، و وعده‌ی الله بر این است که هر کس آن را نسبت به وی

انجام دهد او را هدایت می‌فرماید، کما آنکه در قرآن داریم: ﴿...وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾ [الرعد: ۲۷]. -

﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۳]. (مترجم).

طلب چیزی صدا زده باشد، از اهل بهشت نخواهد بود و همچنین اعتقاد داریم تحریف معنای اسماء و صفات الله شرک و کفر می‌باشد هر چند که در بعضی از آنها این انحراف بوجود نیاید، معتقدیم که اگر کسی به چیزی به غیر از آنچه الله نازل فرموده است حکم صادر کند کافر است و همچنین اگر کسی اعتقاد داشته باشد که بشری می‌تواند بدون رجوع و التزام به شریعت الهی و سیر مقتضایش، حکمی در شؤون زندگی مردم و دنیای آنها صادر کند، همانا بنده و عبد غیر الله است و به الله شرکی جلی و آشکار ورزیده است، همانگونه که الله تعالی فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]. «سوگند به پروردگارت، ایمان نمی‌آورند مگر آنکه، در اختلافی که بین آنان در گرفت، تو را داور قرار دهند و آنگاه از آنچه [بدان] حکم کردی در خود هیچ دلتنگی نیابند و [بر آن] کاملاً گردن نهند».

مسائل سه گانه‌ای که بیان شد ارکان اصل اول - توحید - از اصول اساسی دعوت سلفی را شامل می‌شوند، آنها سه رکن توحید می‌باشند که نبود هر کدام از آنها اصل توحید را مختل می‌کند و این اصل توحید به منزله‌ی ورود به اعتقاد سلفی محسوب می‌شود، و دلیل آن این است که توحید پر اهمیت‌ترین قضیه‌ی دین و در راس همه‌ی مسائل آن می‌باشد، و بدون آن مسلمان، مسلمان نمی‌شود.

در سه رکن بیان شده، فرعیات و شرحهائی وجود دارد که در مواضع دیگر به آن پرداخته شده است و علمای سلف در قرون متمادی گذشته بطور کامل در کتابهایشان آنرا شرح داده‌اند، و بر هر کسی که در این منهج گام بر دارد لازم است تا دائماً این فرعیات را یاد گرفته و توسط آن توحید خود را کامل و ایمانش را تثبیت کند.

و با این اصل است که منهج سلفی از دیگر مناهجی که خود را مسلمان نامیده و دست به اصلاح می‌زنند، جدا می‌شود، مناهجی که این قضایا در آنها به حساب نیامده و خود دلیلی شده است تا هنر زندگی‌شان بر اعمال فرعی و اختلافات جزئی قرار گیرد، اصل این

دین با اصالت که همان توحید است را فراموش کرده‌اند، توحید خالصی که آن را شرع فقط برای آخرت انسان بیان کرده است.

افرادی که بر منهج سلفی نیستند شرک را بجز عبادت عیسی بن مریم علیه السلام و بتها نمی‌دانند و شرکیاتی که در قبل بیان شد را نه تنها ناپسند نمی‌دانند بلکه مبارک دانسته و با اهل آن همراه می‌شوند و اگر هم بعضی از آنها این شرکیات را زشت تلقی کنند در حد بدعت کوچکی می‌دانند که به پندار غلطشان ذره‌ای به دین خدشه وارد نمی‌کند، ولی باید دانست هر موردی رکنی از اصول توحید است و بی‌توجهی در آن به خاک مالیدن عقیده و اسلام است.

پرسیده خواهد شد: برای چه اینگونه قاطعانه از توحید سخن می‌گوئید و آن را اصل اول در اصول اساسی دعوت سلفی قرار می‌دهید؟
جواب آن را ان شاء الله بطور مفصل در بخش آخر این کتاب که سلف همان دعوت به توحید است بیان می‌کنیم.

اصل دوم: تبعیت و پیروی از رسول الله ﷺ

برای سیر کننده در منهج سلفی بعد از توحید الله سبحانه و تعالی مطابق با ارکان مشروح قبل، واجب است خود را مختص به تبعیت از رسول ﷺ کند که همان محقق شدن *أشهد أن محمداً رسول الله می‌باشد، و این شهادت کامل نخواهد شد جز با اموری که بشرح ذیل می‌باشد:*

- ۱- باید دانسته شود که محمد ﷺ مبلّغی از طرف پروردگار صاحب جلال و برتری بوده و دو وحی را به ما رسانده است:
اول: کتاب الله که همان قرآن است.
دوم: سنت رسول ﷺ چنانچه فرموده است:

«آگاه باش که این قرآن و مثل آنرا همراه آن به من عطا شده است»^۱، سخن پیامبر ﷺ برابر سخن الله است، چه در اعتقاد و چه در عمل و یا پذیرش، رسول الله ﷺ در تمامی امر و نهی و حرام و حلال کردن بجز به امر الله سبحانه و تعالی، عمل نفرموده است و هرگز از غیب سخن نگفته بجز آنچه که از طرف الله صاحب جلال و برتری، بر وی وحی شده باشد، همانگونه که سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [الحاقة: ۴۴-۴۶]. «اگر [پیامبر] بعضی سخنان را به ما می‌بست * دست راست او را می‌گرفتیم * سپس رگ دل او را قطع می‌کردیم»^۲. وقتی بر سنت اینگونه امر شده است و سنت نیز شامل کل احکام واجب، مندوب، حرام، مکروه و مباح می‌باشد بی‌دلیل نیست که بگوئیم: هرکس سنت صحیح و ثابت شده را رد کند، قرآن را رد کرده است.

۲- دین شامل منهج، راه، حکم و روش کلی می‌باشد و به خلاف آنچه شایع است فقط وسیله‌ی تقرب نمی‌باشد.

به شکلی کاملتر می‌توان گفت: رسول الله ﷺ به امر الله برای تمام شؤون زندگی قانون وضع فرموده است و این قوانین شامل امر و نهی و حکم می‌باشد و به طاعات و تقربات مختص نمی‌گردد.

نافرمانی از احادیث رسول ﷺ در زمینه‌های خرید، فروش، تجارت، ازدواج، طلاق، قانونگذاری، سیاست و حدود همانند نافرمانی در مسائل عبادی مثل نماز، زکات، روزه، حج و ... می‌باشد.

۳- بر اساس دو مورد قبل اطاعت کردن مطلق، خاص رسول ﷺ می‌باشد و اطاعت از هیچ کس دیگری به این شکل مجاز نمی‌باشد، سخن هیچ کس در صورت معارضت با

۱- سنن ابی داود ۴۵۹۶ (مترجم).

۲- شمشیر زنان عادتاً داشتند که دست راست اسیر را با دست چپ خود می‌گرفتند و سپس شمشیر را بر گردن اسیر فرود می‌آوردند، و ((گرفتن دست راست او)) اشاره به همین مطلب دارد. (مترجم)

رسول پذیرفته نمی‌شود، خواه امام فقیهی باشد و یا فرماندهی سیاسی و یا متفکر و مصلح، و کسی که سخنی را بر سخن رسول الله ﷺ برگزیند دچار پلیدی و تعدی و ظلم شده و با اجماع امت، کتاب الله و احادیث رسول ﷺ مخالفت کرده است.

۴- این تبعیت کامل نمی‌شود مگر با تکمیل حب به ایشان همانگونه که ﷺ فرموده است: «ایمان کسی کسی کامل نمی‌شود تا اینکه مرا از خودش و پدر و مادر و فرزندانیش بیشتر دوست داشته باشد»،^۱ و چیزی که بر این حب کمک می‌کند: التزام همیشگی به اوامر ایشان و زیاد کردن طاعتش و برتری دادن سخنش بر تمامی سخنهای می‌باشد، به شایستگی و صدق او را یاد کرده و در فراگیری سنت و سیرت او صلوات الله و سلامه علیه کوشا باشیم.

با کمال تاسف باید گفت این متابعت در میان جوامع اسلامی ضعیف شده است که سبب خاموشی حب رسول ﷺ می‌شود و دارای دلایلی است که به شرح زیر می‌باشد:

اجازه دادن به تقلید:

بعد از تدوین فرعیات دین در مذاهب فقهی و فتوا دادن به عمل کردن به این فروعات به شکل مطلق در همان مذهب و در نظر نگرفتن این مسئله که آیا این فتواها در فروعات دین با حدیث صحیح موافق است یا خیر و در ادامه نیک دانستن تمامی این مسال فقهی ولو با وجود اختلاف و تناقض بین آنها، میل دادن هر شخصی به فتواهای همان مذهب و بی‌توجهی به دلیل خواستن برای هر مسئله از قرآن و سنت، باعث شده است که علم مسلمانان به کتاب الله سبحانه و تعالی و احادیث صحیح کم شود.

فتوا دادن بدون علم و دلیل:

الف) بعد از فتوا دادن به اینکه تمامی فتاوی همه‌ی مذاهب صحیح می‌باشد، انسانهای فتنه زده اینگونه فتوا صادر می‌کنند که: هرکس در هر مسئله فقهی فقط به مذهبش رجوع

۱- صحیح بخاری ۱۴ و ۱۵، صحیح مسلم ۱۳۲ (مترجم).

کند و یا بدتر از آن، در بین فتاوی جستجو کرده و آسانترین آنرا بین مذاهب انتخاب می-کنند و مردم را نیز بدان امر می‌کنند، از این توهین به دین باید در حذر بود که باعث نابودی آن باشد و مسلماً در این کتاب مجالی برای بحث در این فتاوی نمی‌باشد، بدتر از آن اینکه بعضی به همین هم راضی نشده و بر اساس قولی که از فلان عالم آمده فتوا می‌دهند! و القاصی و الدانی می‌دانند که علمای محدثین درباره‌ی ربا، شراب، لباس زنان و حقوق آنها و امر به معروف و نهی از منکر و ... فتاوی بسیار داده‌اند که اگر فتاوی باطل را جمع کنیم، کتابهایی تدوین می‌شود که با عمل به آنها اسلام به یکباره فاسد و ویران می‌شود.

ب) فتوا دادن به شکل باطل در امور شرعی ادامه یافته و به حدی می‌رسد که در مسائل عقیدتی و غیبی هم وارد می‌شود و البته و صد البته این فتاوی با گمان و شک می-باشند^۱ و نتیجه آن این می‌شود که عده‌ی زیادی از احادیث صحیح وارد شده در امور اعتقادی زیادی را نفی می‌کنند و با گمان و پندار و اجتهادشان در امور غیبی که اجتهاد پذیر نمی‌باشد خود را به آراء غیر مسلمانان نزدیک می‌کنند.

سخت جلوه دادن تدریس قرآن و سنت:

همراه ترساندن و تحذیر از هر مکانی می‌شنویم: تعلیم قرآن و سنت و اخذ مسائل

۱- طبق آیات و احادیث زیادی هیچ کس علم غیب ندارد مگر آنچه را که الله بر پیامبرانش نازل فرمود، برای این مسئله به یک آیه و یک حدیث اکتفا می‌کنیم: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۵۹﴾ [الأنعام: ۵۹]. «و نزد او کلیدهای عالم غیب وجود دارد و کسی آن را نمی‌داند بجز وی». و پیامبر ﷺ نیز فرموده است که اگر کسی سخن غیبگو و یا کاهنی را تصدیق کند و یا بر زنی از راه دبر وارد شود، بر آنچه که بر محمد ﷺ نازل شده، کفر ورزیده است، مسند الامام احمد ۱۱۴۰ و ۹۶۴، شرح النووی ج ۵ ص، عون المعبود ج ۱۰ ص ۳۳۴ و حاکم و آلبانی نیز آنرا صحیح دانسته‌اند. (مترجم)

دینی از آن دو گمراهی می‌باشد^۱ و می‌گویند باید آیات و احادیث را با اقوال ائمه و فقهاء بسنجیم - مانند این است که معیار و اصل، سخن انسان‌ها می‌باشد و نه کلام الله و رسولش - با این ترس و تحذیر اینگونه اشخاص، [طالب علم] از فهم درست کتاب و سنت بازمانده و دانسته و ندانسته دیگران را نیز از راه الله دور می‌کند و آن راه را برای اهلش کج و نادرست جلوه می‌دهند، با این اعمال خود با کتاب الله مخالفت می‌کنند، کتابی که به طور قطع به دلیل [خواستن در مسائل شرعی] همراه با بصیرت امر می‌کند و از هر گونه تقلید و قبول منهج آباء و اجداد نهی می‌کند، این کار مخالفت با رسول ﷺ نیز می‌باشد زیرا او به رساندن سخنانش به همان شکلی که آنها را گفته است، امر فرموده است: «الله را شاد می‌کند کسی که سخن مرا جمع کرده و بعد آنرا همانگونه که شنیده بیان می‌کند»^۲، و همچنین می‌فرماید: «از من ابلاغ کنید حتی به اندازه یک آیه»^۳.

عمل نکردن به دین در مسائل زیادی از زندگی:

برای مسلمانی که اسلام را شناخته است پوشیده نیست که امروزه شریعت اسلامی از بسیاری مسائل زندگی دور شده است مثل مسائلی مانند حکم، سیاست، معاملات، حدود، تربیت، برخوردها و آداب عمومی، و علل آن نیز زیاد می‌باشد که می‌توان از تسلط کفار و نفوذ افکار، عادات و اعمال تقلیدیشان در سرزمینهای اسلامی نام برد، از دلایل دیگر، جمود در اجتهاد فقهی می‌باشد و علت این امر نیز باقی ماندن در فقهی است که در عصرهای پیشین توسط امامان وضع شده است، در حالیکه بعد از آنها حوادث و مسائل

۱- به کتاب «تنزیة السنة والقرآن أن یكونا من أصول الضلال والکفران» از قاضی أحمد بن حنبل آل بن علی رجوع شود.

۲- سنن الترمذی ۲۷۲۶ و ۲۷۲۷، سنن ابی داود ۳۶۶۱، صحیح ابن حبان ۶۶، سنن ابن ماجه ۲۳۷ و ۲۴۱ و ۳۱۳۰، مسند الامام احمد ۴۱۵۵ و ۱۳۰۵۸ و ۲۱۲۰۸ (مترجم).

۳- صحیح بخاری ۳۳۸۶، سنن الترمذی ۲۷۳۸، صحیح ابن حبان ۶۱۴۷، مسند الامام احمد ۶۴۷۰ و ۶۸۶۹ و ۶۹۸۷ (مترجم).

زیادی به علت گوناگونی و اختلاف در سیاست، اقتصاد و اجتماع صورت گرفته است، بنابراین گریزی جز ایجاد حرکت فقهی درباره مسائل نامبرده و توان حکم بر آنها و اعطای حرکتی صحیح به مسلمان با دینش با توجه به محیطی که در آن زندگی می‌کند، وجود ندارد، ولی این جمود در فقه و جدائی سلطه‌ی سیاسی از منهج اسلامی حرکت مسلمین را فلج کرده و آنها را بین مسائل مهمی که با آن سروکار دارند و مطالبی که در اختیار دارند حیران می‌کند، و نیز غلبه جریانات قوی که تجهیزات حاکمیتها و توجهات و وسائل ارتباط جمعی که در تسخیر سلطه‌ی سیاسی می‌باشند نیز مزید بر علت می‌شود، و از وجود تمامی این مسائل است که نور اسلام و شریعت خاموش شده و معنای حقیقی شهادت فرد مسلمان که همان *أشهد أن محمداً رسول الله*، ناپیدا می‌شود.

منهج سلف برای فهم و عمل بهتر به اسلام، توجه خود را معطوف به ضایع کردن این مواردی می‌کند که بین انسانها و تبعیت از رسول ﷺ فاصله انداخته‌اند و از این رو دائماً به حرام بودن تقلید ندا می‌زند و بر هر مسلمانی واجب می‌کند برای هر جوابی دلیل از کتاب و سنت بخواهد، این سخن بدان معنی نیست که همه باید مجتهد شوند و فقط منظور این است که تبعیت باید از دلایلی باشد که حجیت آن در کتاب پرورگار و سنت رسولش به ثبت رسیده است، بدین وسیله صفوف امت اسلامی یکپارچه شده و به معرفت کتاب و سنت انس گرفته و روح علمی و مسامحه‌ی برادرانه بر قرار می‌گردد، و به دلیل اینکه ترازو و میزان، قرآن و سنت است و نه سخن فتوا دهنده و محدث، گمراه کنندگان نمی‌توانند به راحتی آنان را گمراه کنند، با رجوع به کتاب و سنت شأن و منزلت رسول الله و بطبع، تبعیت از او بالا می‌رود.

وقتی مردم آموزش دیده و قولی را بدون دلیل و حجت قبول نکنند، زبان کسانی که به غیر علم فتوا می‌دهند کوتاه می‌شود، وقتی حکم با استناد به قرآن و سنت صادر شود، مردم از آنجا که این حکم سخن الله و فرستاده‌اش می‌باشد آن را حکم شارع دانسته و قبول می‌کنند.

با توجه به دو امر گذشته و دیگر امرها جاده و میدان جدیدی برای انسانها در یادگیری قرآن و سنت باز شده و حیات امت جان دوباره می‌گیرد، نور آن اشاعه پیدا کرده و معالم روبرویش واضح می‌گردد و این شاء الله هیچ کس نمی‌تواند مسلمانی را گمراه کرده و مانند چهارپایان بدنبال خود بکشد.

با زنده کردن فقه از کتاب و سنت، به این ترتیب می‌توانیم جریانات این عصر الحادی را در حد خودش متوقف کنیم، زیرا ما مردم را در برابر تکلیفشان قرار می‌دهیم، و بر آنها سخن الله و رسولش را عرضه می‌کنیم نه سخن هر شخص دیگری، اگر آنها اطاعت کنند اسلام آورده‌اند، و اگر مخالفت و انکار کنند همانا کفر ورزیده‌اند، از این رو است که راهها واضح و آشکار می‌شود، و از این روشنائی هرکس که بخواهد، با دانسته‌ی خود، زنده می‌شود و هر کس که بخواهد با دانسته‌ی خود، هلاک می‌شود.

اصل سوم: تزکیه

تزکیه یکی از مهمترین اموری است که پیامبر ﷺ برای آن برانگیخته شده است و حتی می‌توان گفت: غایت رسالت و هدف نهائی آن می‌باشد.

الله تعالی در مورد رسولش می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ [الجمعة: ۲]. «اوست کسی که در میان درس ناخواندگان رسولی از خود آنان برانگیخت، آیتش را برای آنان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌دهد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و براستی که پیش از این در گمراهی آشکار بودند».

و همچنین: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ [آل عمران: ۱۶۴]. «براستی که الله بر مومنان منت نهاد، آنگاه که در میان آنان، از خودشان رسولی برانگیخت که آیتش را بر آنان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌دهد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و بی‌گمان پیش از [آن] در گمراهی‌ای آشکار بودند».

در این دو آیه از مَتّی که بر ما نهاده است سخن می‌گویند که اهم آن قرائت کلام الله بر زبان رسولش که از بزرگ‌ترین نعمت‌هاست و این نعمت بزرگی است که بر زبان بشری مثل ما سخن خود را قرائت فرموده است. و بعد از آن تزکیه نفس ما توسط رسولش با آنچه که بر وی وحی شده است و بر وی قرائت شده است، می‌باشد، بدین وسیله این امت از تاریکی‌ها، جهل و نادانی دور شده و این امر با تعلیم کتاب و حکمت صورت می‌گیرد، کتاب همان قرآن، و حکمت، علم سود دهنده می‌باشد، علمی که امور انسانی را به اصلش بر می‌گرداند، و از این رو سنت جزئی از حکمت است و کتاب نیز با همین حکمت نازل شده است.

سوالی پیش می‌آید: آن تزکیه‌ای که قبل از این به عنوان یکی از وظایف پیامبر ﷺ معرفی شد، چه می‌باشد؟

تزکیه‌ی نفس: تطهیر کردن، درمان کردن و پاک کردن آن از زشتیها می‌باشد، نفس تزکیه یافته همان نفس طیب و پاک و به دور از هر چیزی است که باعث ناپاکیش شود از قبیل: حيله گری، بدخواهی، حسادت، ظلم و پلیدی.

و این معنی از این قول عرب گرفته شده است، چنانچه گفته می‌شود: تزکیه کشاورزی منظور رشد کردن و بلند شدن و به ثمر رسیدن محصول می‌باشد، و یا عطر را بوی تزکیه یافته می‌نامند.

در این تزکیه الله بطور آشکار نفوس را جدا می‌کند بطوریکه می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿۹﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿۱۰﴾﴾ [الشمس: ۷-۱۰]. «قسم به نفس [انسان] و آنکه به آن سامان داد * پس به هر نفسی نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را الهام کرد * کسی که آن را پاک کرد، رستگار شد * و کسی که آنرا فرومایه کرد، زیانکار شد.»

و نفس تزکیه یافته همان نفس طیب و طاهر و پاک می‌باشد.

الله تبارک و تعالی قسم یاد می‌کند که شرط فلاح و رستگاری، منوط به تزکیه نفس و پاک کردن آن می‌باشد تا آنجا که در سوره‌ی شمس این امر را الله بعد از ده قسم متوالی می‌آورد با توجه به اینکه در هیچ جای قرآن ده قسم بدنبال هم برای بیان حقیقی نیامده است بجز در این سوره که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۝۱ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ۝۲ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا ۝۳ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ۝۴ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ۝۵ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ۝۶ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۝۷ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۝۸ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۝۹ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ۝۱۰﴾ [الشمس: ۱-۱۰]. «سوگند به خورشید و پرتو آن * و به ماه چون از پی [آن] در آید * و به روز چون آن را نمایان سازد * و به شب چون آن را فرو پوشاند * و به آسمان و به آن که آن را بنا کرد * و به زمین و به آنکه آن را بگسترده * و به نفس [انسان] و آنکه به آن سامان داد * پس به هر نفسی نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را الهام کرد * کسی که آن را پاک کرد، رستگار شد * و کسی که آنرا فرومایه کرد، زینکار شد».

در آیات دیگر بیان می‌شود که کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر اینکه، تزکیه و تطیب و تطهیر نفس نماید همانگونه که الله می‌فرماید: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ۝۷۳﴾ [الزمر: ۷۳]. «و کسانی که از پروردگارش پروا داشتند، گروه گروه بسوی بهشت سوق داده می‌شوند تا هنگامیکه به [کنار] آن می‌رسند، در حالیکه درهایش گشوده شده است، نگهبانان به آنان می‌گویند: پاک بوده‌اید، در آن جاودانه گردید».

در این آیه سبب دخول به بهشت طیبه بودن نفس است که ثمره‌ی عبادت و غایت آن می‌باشد و همان تزکیه‌ای است که رسول صلوات الله و سلامه علیه برای آن مبعوث شده است.

با این بیان توجه خود را معطوف به دو حقیقت می‌کنیم:

اول: تزکیه یکی از مهم‌ترین تلاش‌های پیامبر ﷺ و نهایی از نهایت‌های رسالتش می‌باشد و خواهیم دانست که آن نهایت رسالت و وجود انسانی می‌باشد.

دوم: آن تزکیه باعث ورود به بهشت است و صفتی است که موصوف به آن از اهل بهشت می‌باشد.

سوال دیگری پیش می‌آید: چه وسیله‌ای برای رسیدن به این نهایت، توسط الله سبحانه و تعالی مشروع گردیده و رسولش آنرا بیان فرموده است؟ و یا به معنی دیگر: چگونه نفس را تزکیه و پاک نمائیم؟ و پیامبر ﷺ برای رسیدن به آن چه چیزی را مهیا ساخته است؟

برای رسیدن به جواب باید تمامی شرائع اسلام بطور کامل مورد بررسی قرار دهیم، از مسائل اعتقادی تا عبادی و معاملات، و ارتباط هر کدام را با تزکیه و تطهیر بیابیم، با این جستجو و تفحص خواهیم دید که تزکیه شامل اعمال خاصی از مجموعه اعمال و عقاید در دین نمی‌شود، بلکه تمامی شرائع اسلام و عقاید و آداب را در بر می‌گیرد و نهایت و غایت اعمال اسلام در تزکیه و تطهیر می‌باشد.

فهمیدیم که تزکیه همان طیب و پاک بودن و دور کردن از ناپاکی می‌باشد، پس توحید نیز تزکیه می‌باشد زیرا اعتراف و اقرار به اله واحد است که ربی بجز او نمی‌باشد و همین اعتراف و اقرار خود تزکیه است زیرا اعتراف به حق فضیلت، و انکار و لجاجت آن رذیلت می‌باشد و چه رذالتی بالاتر از آن؟

(برای هر صاحب خرد و عقلی، حقی بالاتر از الله، که آشکارتر و جلی‌تر از او چیزی وجود ندارد، نمی‌باشد و انکار الله، لجاجت با وی و شرک به او بزرگترین رذیلت و ناپاکی می‌باشد) و از این رو است که الله می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸]. «جز این نیست که مشرکان نجس هستند»، و این از برای نجاست قلبها و نفوسشان می‌باشد که آمیخته به شرک، لجاجت و انکار صفات الله سبحانه و تعالی است، این نجاست از بدنهای آنها نیست چه بسا که عده‌ی زیادی از آنها ظاهرهای پاکیزه‌ای داشته باشند، ولی تا زمانی که به شرک و کفر گرایش دارند، نجاستی معنوی در نفس و احساس برای آنها خواهد بود.

عبادات چه مالی و یا بدنی کاری جز برای تزکیه نفس نمی‌باشد، توسط آنها قلب به سمت خالق سبحانه و تعالی محکم شده و پند می‌گیرد و این خود عامل تقوای قلب می‌شود، کسی که تقوا پیشه کند و از پرودگارش بترسد از محرمات دور می‌شود، محرماتی که پلید و ناپاک است و در مقابل آن فعل خیر قرار دارد که پاکی، نیکوکاری، برّ و عدل است.

از این رو نماز در راس همه‌ی اعمال خیر می‌باشد، زیرا پُرسودترین وسیله برای تحصیل تزکیه است، در روز و شب چندین بار تکرار شده و یاد الله در آن صورت گرفته و با اعمال ظاهری آن قلب متوجه‌ی حقیقی به الله می‌شود، الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنكبوت: ۴۵]. «همانا نماز از فحشاء و افعال ناپسند نهی می‌کند»، و علت این امر تربیت دادن و اعظ و ارث بردن تقوا می‌باشد.

به همین دلیل امام اهل سنت احمد بن حنبل / اینگونه فتوا داده است که نماز در زمین غضبی باطل است که از مسائل بزرگ فقهی می‌باشد، ایشان اینگونه دیده‌اند که قیام نمازگزار، نشستن و ذکر گفتنش در زمین غضبی دلیلی بر کذب، دروغگوئی، افترا، و نجاست قلبش می‌باشد، زیرا اگر ذاکر حقیقی الله باشد از غضب کردن زمین دیگران خودداری کرده و آن را به صاحبش بر می‌گرداند.

دلیلی محکمتر این است که وقتی از رسول الله ﷺ در مورد زنی که روزها روزه می‌گیرد و شبها نماز می‌خواند در حالی که همسایگانش را آزار می‌دهد، سوال شد؟ فرمود: «او از اهل جهنم است»^۱ حکم در اینجا آشکار است، اگر آن زن نمازگزار و روزه گیر حقیقی بود از ناپاکترین ناپاکیها که آزار همسایه می‌باشد دوری می‌کرد.

۱- شماره ۱۹۰ از الأحادیث الصحیحة شیخ آلبنی، بخاری در الأدب المفرد، صحیح ابن حبان و حاکم و مسند الامام احمد (مترجم).

همچنین در این مورد علیه السلام فرموده است: «کسی که خود را از دروغ و بهتان دور نکند و به آن عمل کند الله نیازی به ترک نوشیدنی و خوراکی از او ندارد»، کسی که مراعات [اطاعت] الله را کرده و با ترک غذا و نوشیدنی، روزه می‌گیرد در حالی که از ترس الله خود را از سخن عمل و باطل دور نمی‌کند، ادعایش بر خوف از خدا و تقوا باطل است و عبادت و روزه‌ی او میوه و ثمری نخواهد داشت.

بله برای ما مجاز نمی‌باشد که بین عبادت اسلام و میوه و ثمره و غایت آن جدائی بیاندازیم و اینگونه بیندازیم که هدف از عبادات فقط تقرب می‌باشد، الله سبحانه و تعالی دائماً عمل و ثمرش را به هم پیوند می‌دهد همانگونه که ذات عزوجل او در مورد روزه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۸۳﴾ [البقرة: ۱۸۳]. «روزه بر شما واجب شد همانگونه که بر نفرات قبل از شما واجب شده بود، [با عمل به آن،] باشد که از متقیان گردید»، همچنین هدف عبادت را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۱﴾ [البقرة: ۲۱]. «ای انسانها پروردگاری که شما و نفرات قبل از شما را خلق کرده است عبادت کنید، باشد که از متقیان گردید».

از این آیات فهمیده می‌شود که غایت و نهایت عبادت در کل تقوا می‌باشد و آمدن کلمه‌ی «لَعَلَّ» دال بر سوق دادن انسان به امید می‌باشد و می‌دانیم که الله نیازی به امید ندارد و هرچه را که بخواهد انجام می‌دهد، از این رو مقصود از امید، امید دادن به عبادت کننده است، مطلق نبودن این امید بدین دلیل است که اداء کننده‌ی عبادت الزاماً شخص با اخلاصی نیست و ممکن است مانند منافقین که در باطن کافر و لجاجت کارند، این طاعات و عبادات را بطور ظاهری انجام دهد.

۱- صحیح بخاری ۱۸۸۲ و ۵۹۱۸، سنن الترمذی ۷۰۲ سنن ابی داود ۲۳۶۳، صحیح ابن خریمة ۱۹۹۴، صحیح ابن حبان ۳۴۳۸، سنن ابن ماجه ۱۷۴۰ (مترجم).

برداشت دیگری که از این آیات می‌شود کسی که عبادتش برای او تقوا حاصل نمی‌کند باید بداند که در عبادتش نیرنگ وجود دارد و آن عبادت باطل است. از شئون عابدی که متقی و خداترس و نیکوکار است، تزکیه و پاکی می‌باشد که عبادت نیز برای همین وضع شده است و شخصی طیب و طاهر نمی‌شود بجز به طاعت و عبادت، که همان تزکیه می‌باشند، طاعت همان بخشش، منت و نعمت الله و اولین نقش دهنده به احسان و معروفات و اعترافات انسان می‌باشد و از این رو است که بجز به اطاعت امر الله و دوری از مناهیش تزکیه و پاکی صورت نمی‌گیرد. و همانا در قرآن موارد زیادی با مضمون عبادت برای تحصیل تقوا ذکر شده است از جمله:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَنَّاوُلِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ لَتَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۹].

«ای صاحبان خرد، قصاص را برای شما سبب زندگانی قرار دادیم، باشد که متقی گردید.» و ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَلَّكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳]. «همانا این راه مستقیم من است پس از آن تبعیت کنید و راههای [دیگر] را تبعیت نکنید که شما را از راه او جدا می‌کنند، [الله] اینگونه به شما پند داده است، بلکه از متقیان شوید.»

بدین ترتیب متوجه معنی سوم تزکیه می‌شویم و آن اینگونه است که تمامی شرائع اسلام از توحید، عبادت، نماز، روزه، زکات، حج، بر به والدین، صلّه ارحام، دوری از فواحش و منکرات و معاملاتی که باعث عدل و احسان می‌باشد جز برای بوجود آمدن تزکیه به آنها عمل نمی‌شود، این اوامر و نواهی بعضی به ذاته سبب تزکیه شده و بعضی دیگر نتیجه و ارث تزکیه می‌باشند و غیر مستقیم به آن بر می‌گردند.

موردی که شک و شبه‌ای باقی نگذاشته و دلیلی محکم بر این موضوع می‌باشد سخن الله در مورد رسولش است که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]. «هر آینه تو دارای اخلاق بزرگی هستی»، که این خلق همان عمل به کتاب الله می‌باشد، کتابی که

تزکیه نفس بطور کامل در آن بیان شده است، همانگونه که در صحیح بخاری داریم وقتی سعد بن هشام در مورد اخلاق پیامبر ﷺ از عایشه رضی الله عنها سوال کرد، او گفت: «اخلاق او قرآن بود»^۱.

و پیامبر ﷺ نیز فرموده است: «من فقط برای این برانگیخته شده‌ام تا اخلاق صالح را کامل کنم»^۲، پیامبر ﷺ با این سخن خود کل رسالت اسلام را برای تزکیه و تطهیر نفس بیان می‌فرماید.

بعد از آنکه فهمیدیم که اسلام دین تزکیه و تطهیر است و پیامبر ﷺ نیز جز برای آن برانگیخته نشده است، لازم است بدانیم که او ﷺ این تزکیه را چه بصورت منهج و چه بصورت عمل بطور کامل به اتمام رسانده است، زیرا دین و نعمت الله بطور کامل بیان شده است، همانگونه که می‌فرماید: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ [المائدة: ۳]. «... امروز دین شما را برایتان کامل کردیم و نعمت خود را بر شما تمام کردیم و برای شما از دین اسلام راضی شدیم». و معنی آن این است که مانند شوون تقرب، هیچگونه امر ساختگی نباید در آن رسوخ کند، و وارد شدن موارد ساختگی در دین باعث فساد و انحلال آن شده و نزد الله سبحانه و تعالی قبول و پذیرفته نمی‌شود.

مسئله دیده‌اید که وقتی این درب [بدعت و از خود ساختن] برای مسلمین باز می‌شود، چگونه شر سرکش و بلای عظیم داخل دین شده، و مناهج اصلاح نفس و تربیت، تحت عنوان تصوف حول دین با انواع بلایا بدون حد و حصر جمع می‌شوند، در حوزه‌ی تربیت، اخلاق و تعبد، فساد شیوع پیدا کرده و رسومی به دین اضافه شده و

۱- صحیح مسلم ۱۶۸۹، سنن ابی داود ۱۳۴۲، صحیح ابن خریمة ۱۱۲۷، صحیح ابن حبان ۲۵۲۶، مسند الامام احمد ۲۳۸۷۶ و ۲۴۲۰۸ و ۲۴۹۰۴ و ۲۵۴۱۶ (مترجم)

۲- شماره ۴۵ از الاحادیث الصحیحة شیخ آلبنی، بخاری در الادب المفرد، سعد در الطبقات، حاکم و احمد و ابن عساکر.

اعتقاد فاسد می‌گردد و از شرع جز نامی باقی نمی‌ماند، باب خرافات، خزعبلات و اباطیل باز شده و در پی آن شرک و عبادت غیر الله سبحانه و تعالی، حادث می‌شود، در پس آن فلسفه‌های هلاک‌کننده مانند وحدت وجود، حلول و ... که از عقاید هندو و دیگر کافرین گرفته شده است، پدیدار می‌گردد، این مسئله ادامه یافته تا جائی که تکلیف را از خود ساقط می‌کنند و از اعتقاد به قدر سوء استفاده کرده و آنرا مطلق جلوه می‌دهند و با اعتقاد به این مطلق بودن، اطاعت‌کننده و نافرمان [از اوامر الهی] را بطور یکسان ارزش‌گذاری می‌کنند و چه بسا که نافرمان را بیشتر ارج نهند... (بحمد الله بطور کامل در کتابی به نام «الفکر الصوفی فی ضوء الکتاب والسنة» آنرا بطور کامل باز کرده‌ام.

در برابر این فکر صوفی، جمود فقهی وجود دارد، کسانی که هدف از سخن را نص آن دانسته و فقط به ظواهر بسنده کرده و معنائی در وراء آن نمی‌بینند، و در نتیجه ی آن احکام قرآن و سنت در قالبهای ساخته شده بدست بشر قرار گرفته و مانند قانونگذاری بشری با آن برخورد می‌شود اینگونه افراد با منبع اصیل قرآن و سنت مانند قالبهای کلامی بشری از سر تعامل درآمده و احساس روحانی و تقدس را نسبت به آنها از دست می‌دهند، آنگونه که شایسته‌ی تعامل با کلام الله و کلام رسولش ﷺ می‌باشد، رفتار نمی‌کنند، در نتیجه‌ی دید در آن قالبها، گرفتار حیلہ شرعی (کلاه شرعی) شده و در معاملات خیلی موارد [حرام را] حلال می‌کنند، ظاهر قراردادها شرعی ولی باطنش حرام می‌باشد که از این قبیل می‌توان به این موارد اشاره کرد: تجارت «عینة»، گرفتن «محلل»، ربا خوردن به اسم تجارت و زنا با کسی بدون اجازه ولی و شهادت گرفتن از دیگران تحت عنوان «هبة».

در بین مردم تبعیت از نظرهای شخصی انتشار یافته و هر سخنی به مجرد اینکه از فلان عالم یا فلان شیخ صادر شده، حجتی در دین می‌شود، بدین وسیله موانع برداشته و ارکان اخلاق و تزکیه‌ای که دین اسلام برای آن آمده ویران می‌شود.

منهج سلفی در دید کلی بین دو منهج شرح داده قبلی (تصوف و فقه ظاهری) می‌باشد، منهج سلفی، تزکیه را فقط با دین الله سبحانه و تعالی و غایتی برای فرد مسلمان می‌داند و بسوی آن حرکت می‌کند و وسایل آن را فقط آنگونه که قرآن و سنت بیان فرموده، بکار می‌گیرد، روش تزکیه‌ای بجز آنچه در آن دو آمده وجود ندارد و تزکیه فقط توسط آن دو امکان پذیر است، به همین دلیل منهج سلفی، تمامی اجتهادات عبادی و سیر و سلوکی را که بصورت بدعت در تصوف وجود دارد، باطل می‌داند، اعمال باطلی مثل: عزلت جستن در خانقاه و مقابر، سر کردن با روزی باری به هر جهت، گوشه‌گیری در زمانهای معین، ترک نظافت و پاکیزگی، صحبت نکردن با دیگران، نشستن زیر نور خورشید و همچنین آزار رساندن به نفس بدون امر شرع، خواندن اذکار ساختگی، رقص و غنا و سماع شیطانی که همه از ملزومات طریقت صوفی می‌باشد.

منهج سلفی سعی و کوشش آنها را هر چند که نامش را فتوح و کشف نام گذارند، باطل می‌داند که چیزی جز وسوسه‌های شیطانی و افکار فلسفی الحادی نمی‌باشد، در کتابی که پیش از این نام بردیم تمامی این مسائل عجیب را باز کرده‌ایم که در صورت تمایل می‌توانید به آن رجوع کنید.

منهج سلفی همچنین ظاهریون و قشریون را نیز باطل می‌داند کسانی که در نص گرفتار شده‌اند و اهداف و غایات مسائل را فراموش کرده‌اند، فقه نادرستی دارند که هر قول و سخنی را در دین هر چند که دلیلی هم برای آن وجود نداشته باشد حجت می‌دانند، نتیجه این دید حلال شدن محرمات، فساد مناهج اصلاحی، تاریکی قلب و درون و از بین رفتن نور آسمانی - کتاب الله و سنت رسولش ﷺ - می‌باشد.

منهج سلفی برای اصلاح، تربیت، سلوک و تزکیه کسی را اسوهی برتر نمی‌داند بجز رسول الله ﷺ، زیرا او دارای پاکترین نفس بشری و بالاترین مقام انسانی و بهترین مردم در اخلاق بود و سلیم‌ترین راه و منهج نیز در اختیار وی بود و ﷺ می‌فرماید: «آگاه‌ترین شما

به الله و با تقواترین شما در برابر الله، من می‌باشم»^۱، به همین دلیل است که منهج سلفی سنت و خلق رسول الله ﷺ را بعد از کلام الله، اساس تزکیه، تطهیر و تبعیت قرار می‌دهد. بعد از پیامبر ﷺ، صحابه و رجال صدر اسلام که قرآن و سنت آنها را در قول، عمل، خلق و اسوه‌ای برای تزکیه تعریف می‌کند به عنوان سر لوحه انتخاب می‌کنند، کسانی که مثالی برای زنده کردن تزکیه نفس و پاکی بودند، هیچ قومی با آنها قابل مقایسه نیست و آنها خیر القرون و پر برکت ترین امت برای اسلام بودند، بعد از صحابه کسانی بودند که از صحابه به نیکی تبعیت می‌کردند که همان تابعین بودند و بعد از آنها اسوه، علمای عامل هر زمان هستند که منهج سلفی شرح داده شده در قبل، توسط همگی آنها به ثمر نشست، علمائی که بعد از صحابه و تابعین منهج کتاب و سنت را در توحید، اتباع و تزکیه تبعیت کرده و هیچگاه گرفتار شرک جلی و تاویل باطل و گمراهی سلوکی و اباطیل تصوف نشده‌اند.

قید و بند تزکیه در منهج سلفی بدین ترتیب است: یک مثال حقیقی و نه صرفاً ظاهری از کلام الله و رسولش می‌باشد، مثال حقیقی به این معنی که هم باطنی و هم ظاهری، واقعی و غیر ساختگی است، ایمانی و بدون نفاق می‌باشد، همراه پاکی و طهارت است و از خبائث و ناپاکیها دوری می‌کند و طیب باید باشد به شکلی که ملائکه به شخصی که بر این منهج حرکت می‌کنند، روز قیامت بگویند: ﴿طِبُّتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَلْدِينَ﴾ [الزمر: ۷۳]. «پاک بوده اید، در آن جاودانه گردید»، از الله می‌خواهیم که ما را در کنار آن نیکان صالح قرار دهد.

۱- این احادیث نیز در تائید این مسئله می‌باشند: صحیح بخاری ۷۲۰۲، صحیح مسلم ۲۸۹۶، مسند الامام احمد

اهداف دعوت سلفی

دعوت سلفی همانطور که در قبل هم گفته بودیم، دعوت به شعبه‌ای از شعب ایمان و گوشه‌ای از مسائل اسلام نمی‌باشد و آن یک دعوت اصلاح اجتماعی و یا یک حزب خاص نمی‌باشد، بلکه فقط دعوت به اسلام می‌باشد، اسلام به تمام معنای تمام کلمه: عزت، سروری، اصلاح، عدل و رستگاری در دنیا و آخرت.

اسلام دین الله برای تمام جهانیان است و هرگز برای کشوری خاص و طایفه یا نژادی واحد نمی‌باشد، بلکه برای همه‌ی اهل کره خاکی و تمامی انسانها است، بطبع دعوت سلفی نیز برای کشوری خاص و طایفه‌ای جدا شده نمی‌باشد و آن همانگونه که بیان کردیم، منهجی منظم برای فهم اسلام و عمل به آن می‌باشد.

به قضیه‌ی قبلی بر می‌گردیم: همانا اهداف دعوت سلفی همان اهداف دعوت اسلامی می‌باشد و هرگز به معنی حزبی دینی برای عصری خاص و یا حزب سیاسی و یا ... نمی‌باشد و در واقع همان منهج دعوت و راهی برای فهم اسلام و عمل به آن می‌باشد، و اما اهداف دعوت سلفی که همان دعوت اسلامی است:

اولاً: ایجاد مسلمان حقیقی:

اسلام در اولین گام ساخت فرد مسلمان را در برنامه خود دارد، ممکن است پرسیده شود جمله‌ی سابق از کجا آمده است؟ این همان سخن الله است که فرموده است: ﴿وَلِئُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹]. «تا زیر نظر من پرورش یابی»، ساخت یک مرد مهمترین مسئله در دعوت اسلامی می‌باشد، مرد به معنای مردانگی کامل، و انسان بفهوم کامل انسانی ... و همچنین زن مسلمان به معنا و مفهوم صحیح آن، مرد و زن مسلمان حقیقی دارای شرایطی می‌باشند که همان: توحید، تبعیت و تزکیه است، مسلمان حقیقی به وحدانیت الله، شهادت می‌دهد، اوامر پروردگارش را اطاعت و تا حد توان از نواهی

دوری می‌کند، بوسیله ی دین نفسش را بر حسب تکلفش تزکیه می‌دهد، و منهج این تربیت همان منهج دعوت سلفی است که آن را «اصول اساسی در دعوت سلفی» نامیدیم. وقتی صحبت از مسلمان حقیقی می‌شود بدین معناست که می‌خواهیم کفهای روی آب که از روی باطل و بهتان خود را به اسلام نسبت می‌دهند و مسلمان بمفهوم صحیح و شرح داده شده در قبل، را از یکدیگر جدا کنیم، آن منسوبین به اسلام که برای شرک در سخن و اعتقادشان اهمیت می‌ورزند و آیات الله را تبدیل و تحریف کرده و با چیزی غیر از شرع الله حکم صادر می‌کنند، با سنت رسول دشمنی کرده و به آن ریشخند می‌زنند، هرگز جایز نمی‌باشد حکم مسلمانی به یکی از آنها داده شود، و این مسائل را بحمد الله در کتاب خود «الحد الفاصل بین الکفر والإیمان» به شکلی کامل و آسان بیان کرده ایم.

اهم مسائل در دعوت سلفی بعد از بیان مفهوم حقیقی اسلام، تعلیم و تربیت و انسان سازی می‌باشد، اهمیت این مسئله بقدری است که صلی الله علیه و سلم فرموده است: «قسم به الله! اگر الله شخصی از آنها بوسیله ی تو هدایت کند از خیل شتران قرمز برای تو بهتر است»، هدایت شخصی واحد به اسلام نعمتی کبیر و عملی بزرگ است، حال آن فرد، سرور باشد یا غلام، فقیر باشد یا غنی، ضعیف باشد یا قوی، همین قدر باید برای ما کافی باشد که وقتی رسول الله ﷺ رویش را از عبد الله بن ام مکتوم به سمت بزرگی از بزرگان قریش برگرداند و عرصه را بر عبدالله تنگ فرمود و با بی توجهی به این مسئله که عبدالله برای طلب هدایت به سمت ایشان رفته است، به دعوت بزرگی از قریش مشغول شد، الله وی را نکوهش کرد.

ذات تعالی می‌فرماید: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۚ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ ۚ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ ۚ﴾ [عبس: ۱-۴]. «رو ترش کرد و عراض نمود * بدلیل اینکه

۱- شتران قرمز در آن زمان اشاره به ثروت فراوان داشت، تا جائیکه در شرح آن گفته‌اند: از دنیا و آنچه که در آن است. صحیح بخاری ۲۹۵۲ و ۳۶۱۹ و ۴۱۱۷، صحیح مسلم ۶۱۷۶، مسند الامام احمد ۲۲۴۴۱، صحیح ابن حبان ۶۸۱۶ (مترجم).

نابینا نزد او آمد * چه چیز به تو خبر داد، چه بسا او پاک می‌شد * و پند می‌شنید و آن پند به او فایده می‌رساند». در این آیات الله عزوجل مرد کور -عبد الله ام مکتوم - را معرفی می‌فرماید، سپس می‌فرماید: ﴿أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ ﴿٥﴾ فَأَنْتَ لَهُ وَتَصَدَّقِي ﴿٦﴾﴾ [عبس: ۵-۶]. «و اما کسی که توانگر است * و تو بسوی او رو می‌آوری»، شرح مرد قریشی می‌باشد که خودش را از دعوت بسوی الله بی‌نیاز می‌پنداشت و پیامبر توجه خود را معطوف او کرده بود، الله فرمود: ﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾﴾ [عبس: ۷]. «و اگر هم [او] پاک نشود زبانی نمی‌بینی»، بدین معنی که ضرری به تو نمی‌رسد اگر آن مستکبر و مستغنی را رها می‌کردی، و بعد از آن فرمود: ﴿وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَىٰ ﴿٩﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾﴾ [عبس: ۸-۱۰]. «اما کسی که شتابان به نزد [تو] آمد * و او [از الله] بیمناک بود * پس تو از او غفلت کردی»، این گونه مباش و از کسی که از روی ترس از الله و طلب رضایتش به سمت تو می‌آید غافل مباش.

این آیات به ما می‌فهماند مهمترین مسئله در دعوت سلفی همان هدف پروردگار جل و علا می‌باشد که اعطای هدایت است، تا کسانی که الله به آنها توفیق داده، هدایت یابند و قلبشان برای اسلام گشاده گردد، حال هر کجا بوده و هر منسبی داشته باشند.

ثانیاً: به وجود آمدن اجتماعی از مسلمین بطوریه بین آنها کلمه الله هی العلیا و کلمه الذین کفرو السفلی برقرار گردد:

هدف دوم در دعوت سلفی ایجاد اجتماعی از مسلمین است که خشتهای الفت بین آنها بر اساس عقیده و منهج اسلام به هم آمیخته باشد، الله احکامی را در معاملات، سیاستهای کلی و صدور فرامین در دین قرار داده است، که به هیچ وجه بدون تشکیل اجتماعی ملتزم و گردن نهاده به دین الله، قابل انجام نمی‌باشند.

مسلمان به معنای حقیقی آن به آرامش، راحتی و طمانینه نمی‌رسد مگر در سایه‌ی اجتماعی از مسلمین که به شرع الله حکم کنند و حرامهای او را بزرگ شمرده و شعائرش را زنده نگه دارند.

با این وجود کفار بر سرزمینهای اسلامی چیره شده و کفر، نظام و شعائرشان را بجای شریعت و نظام اسلامی تزریق کرده‌اند، مسلمانان در تمام سرزمین‌هایشان از این بلا می‌نالند و با قلبی سرشار از شوق، سوز و گداز آرزو می‌کنند در زیر سایه‌ی نظام اسلامی صحیح قرار بگیرند، نظامی که بین رئیس و مرئوس آن محبت اشاعه پیدا کرده و ظلم و تاریکیها از بین رفته، و جان و اموال مردم در امنیت باشد، و محبت، ایثار و اخلاص به حد اعلا‌ی خود رسیده و عزت و سروری گذشته‌ی مسلمانان دوباره برگردد و بوسیله‌ی آن عزت، ظلم و بی‌عدالتی و فتنه‌هایی که در اکثر بلاد مسلمین وجود دارند، محو گردند.

ولی مناهجی که در این جهت حرکت می‌کنند انشعاب پیدا کرده و پراکنده شده‌اند و هر منهجی حرکت خود را فقط بسوی هدفی واحد قرار داده است بدون اینکه از عواقب هولناک این کار خود مطلع باشد، از این مسائل هولناک که بدون قید بند می‌باشند: ارتداد دست جمعی ملت‌های مسلمان است که بعد از تزریقات خطرناکی است که عقول فرزندان مسلمین را بیمار می‌کند و از طرق فرهنگی منافی اسلام صورت می‌گیرد، عاملی که به این تزریق کمک می‌کند، در اختیار بودن وسائل ارتباط جمعی در دست غیر مسلمانان و پیروان مناهجی تعلیمی است که از استعمار خط می‌گیرند، در این مورد می‌گوئیم: پویندگان مناهج اصلاح و دعوی اسلامی قادر نخواهند بود تا در طی یک روز و یا یک شب و با کوشش صد یا دویست و یا حتی هزار و دوهزار نفر، یک مجتمع تنومند و قوی اسلامی ایجاد کنند، بلکه جهاد و صبر طولانی و صرف زمان‌های متمادی در تربیت و تعلیم و نشر اسلام واقعی و همکاری کامل بین تمامی حوزه‌های دعوت بسوی الله که بر پایه‌ی اصول اساسی دعوت سلفی مشروح در قبل هستند، احتیاج است.

عاملی که باعث تحریک نشدن به مناہج اشاره شده در قبل می‌شود: تصویری از تشکیل اجتماع و حاکمیت اسلامی است که آنها دارند بطور مثال آنها حکومت عثمانی را برای خود الگو نمی‌گیرند و حتی به حاکمیت عباسی و امویین نیز راضی نمی‌شوند و فقط خلافت راشدین مثل ابوبکر و عمر را می‌خواهند، این تصور به ذاته نیک و پسندیده است ولی آن کسانی که به بلاغت از تشکیل حاکمیت اسلامی سخن می‌گویند و به گمان خود دعوت دهنده‌ی به آن می‌باشند، به اخلاق و اعمال و علمی که آنها را از اهل آن مجتمع عظیم می‌گرداند، زبینه نیستند، فضیلتی که توسط آن مسئول اقامه‌ی حاکمیت اسلامی می‌گردند و برعکس دارای حب نفس و شح آن، ترس، استبداد، تعصب در مقابل فکر مخالف و مجادله کردن با دلیل باطل، می‌باشند، که این امراض در عده‌ی زیادی از آنها دیده می‌شود و بزرگی این امراض بیشتر از حدی است که در این مجال بگنجد، مسئله مهم این است: آن بردبارانی که به حاکمیت اسلامی کسانی که با بلاغت درباره آن سخن می‌گویند اعتقاد دارند، به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق تا مغرب از هدفی که به آن دعوت می‌دهند دور می‌باشند و به علت عجله و جهل فزیح در اجرای امور حول خودشان، قوت آنها از بین رفته و کوشش عاملین همراهشان بر باد می‌گردد.

علت دور شدن این مناہج از اهدافشان نداشتن اصول صحیح در فهم و عملشان به اسلام، می‌باشد.

وجود اجتهاد فردی که هرگز بر اصول واحدی - که متضمن حیات امت اسلام است - قرار ندارد، باعث پراکندگی و گسستگی و ناامیدی می‌گردد، همانا جمعیت‌های زیادی تشکیل شده‌اند و نفرات زیادی را حول خود جمع کرده‌اند ولی به سرعت پراکنده و متلاشی شده و وحدت خود را از دست داده‌اند، زیرا اصول فهم عقیده و قانونگذاری و عمل به اسلام در بین آنها واضح و مرزبندی نبوده است.

ولی منهج سلفی تمامی این مسائل را در نظر گرفته و پایه و اساس خود را بر اصول ثابت شده از فهم کتاب و سنت و وحدت کلمه و رسیدن به حق بنا گذاشته است و افراد

خود را موافق اصول اساسی بیان شده و بطوری سالم تربیت می‌کند، اصولی اساسی که بر توحید، تبعیت و تزکیه دلالت دارد در عین حال عالم اسلامی حاضر و تمام عقوبات عظیمی که در پا گرفتن کامل اسلام زیر سایه‌ی حاکمیت اسلامی کامل، وجود دارد را زیر نظر می‌گیرد، در حد استطاعت دست به اصلاح می‌زند و حرکت عاملین اسلامی را به آنچه امکان پذیر است، یکسو می‌کند، پادشاهی تماش در دست الله می‌باشد: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۲۶]. «بگو بار الها! [ای] مالک پادشاهی، پادشاهی را به هر که بخواهی می‌دهی و از هر که بخواهی باز می‌گیری و هر که را بخواهی عزت می‌دهی و هر که را بخواهی ذلیل می‌کنی، خیر به دست تو است [و] همانا بر هر کاری توانائی.»

ثالثاً: اقامه‌ی حجت الله:

یکی از اهداف بعثت پیامبران انذار کافرین و معاندین بود تا اینکه برای آنها در روز قیامت عذری باقی نماند، همانگونه که الله می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَعَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿۱۷۳﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿۱۷۴﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۷۵﴾﴾ [النساء: ۱۶۳-۱۶۵]. «ما چنانچه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم و [چنانچه] به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [او] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم به تو [نیز] وحی کرده‌ایم و به داود زبور را عطا کردیم * و رسولانی [فرستادیم] که پیش از این داستان آنان را بر تو باز گفتیم و رسولانی که حکایت آنان را بر تو بازگو نکرده‌ایم و الله [بی‌واسطه] با موسی سخن گفت * رسولانی مژده‌آور و بیم‌دهنده تا برای مردم

پس از [ارسال] رسولان بر الله حجتی [در میان] نباشد و با الله عزت و با حکمت است»، و تبعیت از این پیامبران که این امر مهم را برپا داشتند و به دیدار پروردگارشان رفتند لازم است، این تبعیت همان بشارت دادن انسانها به بهشت و ترساندن آنها از جهنم می‌باشد و نتیجه آن این است که روز قیامت در مقابل الله برای این معاندین حجتی باقی نمی‌ماند، همانگونه که الله می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ ۗ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸]. «بگو: این راه من است و من با بصیرت [و بینش] بسوی الله دعوت می‌دهم و پیروان [من نیز چنین می‌کنند] و الله پاک است و من از مشرکان نمی‌باشم»، تبعیت از رسول ﷺ جانشینی وی در کارهای مهم می‌باشد - بجز نبوت و رسالت - مانند: جهاد با کافرین، اجرای احکام الله و دعوت به سمتش، تبشیر و تنذیر نیز می‌باشد که بجز آنها از دیگر مسائل واجب در تبعیت از انبیاء و مرسلین می‌توان از باقی ماندن در منهجشان یاد کرد.

دعوت شده به اسلام اگر اجابت کند و هدایت شود، هدف اول دعوت محقق می‌گردد در حالی که توامان هدف سوم نیز صورت گرفته است و باید در نظر داشت که ما علت هدایت وی نیستیم و فقط حجت را بر او تمام کرده‌ایم تا برای او نزد الله تبارک و تعالی عذری باقی نماند، در این باره الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [البقرة: ۲۷۲] «هدایت آنها بر تو نیست ولی الله هر که را بخواهد هدایت می‌کند»، و همچنین: ﴿إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلْغُ﴾ [الشوری: ۴۸]. «بجز ابلاغ چیزی بر تو نیست»، و: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾ [النازعات: ۴۵]. «تو فقط ترساننده هستی»، و دانسته‌ی ما از این مطلب این است که فقط دعوت بر ما تکلیف شده است و هدایت فعل الله سبحانه و تعالی می‌باشد و خود الله است که هدایت را برای هر کدام از بندگان که بخواهد به شکل توفیقی و احسان به جریان می‌اندازد، از الله می‌خواهیم: ما را از کسانی قرار دهد که خیر را به دستان آنها جاری می‌کند و اوست شنوای دانا.

این هدف از اهداف دعوت بطور خلاصه اینگونه بیان می‌گردد که اگر دعوت کننده

بسوی الله موفق نشد و دعوت شده، بسوی الله تبارک و تعالی هدایت نشد نباید دعوت کننده اینگونه تصور کند که عمل و دعوتش بیهوده بوده است بلکه واجبی از حق را ادا کرده است که همان اقامه‌ی حجت برای الله می‌باشد و آن شخص دعوت شده‌ی معاند را روز قیامت در برابر پروردگارش بدون عذر گذاشته است.

اقامه‌ی حجت اصل اسلام است که با شهادتینی که در ارکان دین گنجیده است شروع می‌شود و البته کسی که شهادتین بر زبان جاری کند و بپندارد بدون نماز در قیامت از نجات یافتگان است باید درباره‌ی این [کار غلط] وی اقامه‌ی حجت با قرآن و احادیث صورت گیرد، اقامه حجت نه تنها در ارکان دین صورت می‌گیرد بلکه باید در واجبات و حرامهای عمومی هم صورت گیرد.

و اما در مورد اقامه‌ی حجت با مسلمان معاند - در شان یک مسلمان نیست که در ترک واجب و فعل حرام عناد ورزد- این کار عملی واجب است و جزء دعوت بسوی دین الله تبارک و تعالی محسوب می‌شود، و این مسئله نیز خاص دعوت سلفی است که همه‌ی اصول اسلام و فروعاتش و آداب و مستحباتش را در دستور کار خود قرار می‌دهد، بدین صورت که عمل بطور کامل و در هر زمان به زیر سایه‌ی اسلام می‌رود، کوتاهی در عمل به سنت موجب کوتاهی در عمل به واجب می‌شود و کوتاهی در عمل به واجب شخص را به کوتاهی و نقصان در توحید، سوق می‌دهد و ... بدین جهت است که حفاظت شریعت اسلامی بطور کامل و با علم و آگاهی یکی از غایت‌های منهج سلفی در فهم اسلام و عمل به آن می‌باشد.

در همین راستا در منهج سلفی در توضیح سنت‌های فراموش شده یا بیان واجبی کوتاهی نمی‌گردد زیرا ما این فرعیات را نشأت گرفته از اصلی، اصیل می‌دانیم و آن همان عرضه-ی دائمی اسلام به شکلی کامل و پاک در همه‌ی عرصه‌های تاریخ می‌باشد تا شخصیت فرد مسلمان واضح و آشکار و جدا شده از دیگران باشد و این عمل ادامه می‌یابد تا زمانی که زمین و آنچه در آن است به سمت الله برگشته [و قیامت بر پا شود].

ولی کسانی که از مناهج دیگر تبعیت می‌کنند، هدف خود را بر گوشه‌ای از اسلام معطوف کرده و در بقیه آن اهمال می‌ورزند، خود را محدود به آن قسمت دین کرده و دیگران را نیز به آن تحریک می‌کنند و این کارهای آنها دلیلی ندارد بجز نداشتن شناخت کافی از حقیقت دین، ترک قسمت، گوشه و یا بخشی از دین نتیجه‌ای نخواهد داشت جز عداوت و دشمنی، همانگونه که الله می‌فرماید: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۴﴾﴾ [المائدة: ۱۴]. «و از کسانی که گفتند: ما نصری (مسیحی) هستیم، از آنان پیمان گرفتیم، آنگاه بخشی از آنچه را که به آن پند داده شدند، فراموش کردند. پس بین آنها تا روز قیامت دشمنی و کینه افکندیم و الله آنان را به آنچه می‌کردند، خبر خواهد داد»، در این مورد الله به ایمان یهود عیب وارد می‌فرماید که چرا به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر می‌ورزند که کفر آنها چیزی نیست جز ترک کردن عمل به قسمتی از کتاب، مسلماً این مسئله در مورد مسلمانانی که قسمتی از آنچه الله نازل فرموده و یا پیامبر ﷺ آنرا واجب دانسته است، فراموش کنند نیز مصداق پیدا می‌کند.

ولی دعوت سلفی، دعوت به تمامی ارکان اسلام و مناهجش می‌باشد، کما آنکه الله می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَاقْتَةِ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۲۰۸﴾﴾ [البقرة: ۲۰۸]. «ای اهل ایمان! بطور کامل به اسلام درآئید و از راههای شیطان تبعیت نکنید، همانا او بر شما دشمنی آشکار است»، و عمل به بخشی از شریعت و ترک قسمتی دیگر که تبعیت از خطوات شیطان می‌باشد، مسئله‌ای است که بسیاری از فعالان حرکتهای اسلامی به آن گرفتارند، واجباتی را ترک کرده و مرتکب بسیاری از محرّمات می‌شوند و بهانه آنها این است که در دعوت مصلحت اندیشی می‌کنند و ...

خلاصه: اقامه‌ی حجت بیان همیشگی اصول اسلام و فروعاتش می‌باشد، بدین صورت که حقی پوشیده نماند و عذر همه بر طرف گردد و عدولی از فعل واجب و ترک حرام باقی نماند.

رابعاً: عذر آوردن نزد الله با اداء امانت:

دعوت بسوی الله تبارک و تعالی یک واجب حتمی در اسلام است، و امانتی بر گردن هر مسلمانی می‌باشد که به او علمی رسیده و الله نیز در نشر و ابلاغ به او قدرت داده است، برای این مسئله دلایل بسیاری وجود دارد که یکی از آنها قول الله تعالی می‌باشد که: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید». و این معنی را در بر دارد که تا زمانی که مسلمانان به این دستور الله عمل نکنند بهترین امته نخواهند بود، دلیل دیگر اینکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]. «امتی باشید که به خیر دعوت می‌دهد و به امر شایسته فرمان می‌دهد و از کار ناشایست باز می‌دارد»، و نقش کلمه «منکم» در این آیه بدء می‌باشد و دال بر تبعیض ندارد و بدین معنی است که امتی دعوت کننده بسوی خیر باشید، همانگونه که در کلام عرب داریم: لیکن منکم رجل صالح، بدین معنی که مردی صالح باش، از دلایل دیگر سخن پیامبر ﷺ می‌باشد که فرموده است: «هر کدام از شما منکری را دید با دستش آنرا بر طرف کند و اگر نتوانست با زبانش و [باز هم] اگر نتوانست در قلبش آنرا زشت بدارد که این آخرین ذره‌ی ایمان است»^۱، و البته که دلایل زیاد و غیر قابل شمارشی برای این مسئله وجود دارد.

مسلمان وقتی بسوی الله دعوت می‌دهد فقط امانتی را که ذکر کردیم بیان اداء می‌کند و بار مسئولیتی را که در قبال الله دارد خالی می‌کند، همانگونه که الله از زبان پند دهندگانی از بنی اسرائیل به برادرانشان که حرام بودن کسب در روز شنبه را رعایت نمی‌کردند و متجاوزانه به شرع الله، ماهی صید می‌کردند، می‌فرماید: ﴿مَعَذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ

۱- صحیح مسلم ۱۴۰، سنن ابی داود ۱۱۶۱ و ۴۳۳۶، صحیح ابن حبان ۳۰۵ و ۳۰۶، سنن النسائی ۴۹۹۲، سنن ابن ماجه ۱۳۱۵ و ۴۱۰، مسند الإمام احمد ۱۰۸۴۳ و ۱۰۹۲۰ و ۱۱۲۷۶ و ۱۱۲۲۲ (مترجم).

يَتَّقُونَ ﴿[الأعراف: ۱۶۴]. «تا نزد پروردگارتان [برای ما]، عذری باشد و باشد که آنها پرهیزکاری کنند». و وقتی مردمی که ناامید از ضلالت و گمراهی آن مجرمین بودن به نهی کنندگان از منکر می‌گفتند: ﴿لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾ [الأعراف: ۱۶۴]. «چرا گروهی را که الله آنان را نابود یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، اندرز می‌کنید؟»، آنها در پاسخ می‌گفتند: ﴿مَعَذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ «تا نزد پروردگارتان [برای ما]، عذری باشد و باشد که آنها پرهیزکاری کنند»، دعوت بسوی الله را جدی می‌گیریم تا در برابر پروردگارمان عذری داشته باشیم، عذری از این بابت که امانت را اداء کرده‌ایم تا بلکه کسانی که از دعوت آنها ناامید شده‌ایم به الله سبحان امیدوار شوند، البته که علم هر چیز در نزد ذات یکتای اوست.

به این ترتیب دعوت کننده سلفی باید حواس خود را متوجه این مطلب کند که دارای دو هدف است و گریزی از آنها نمی‌باشد:

اول: با بجا آوردن امانت از الله عذر نخواهد.

دوم: حجت الله را برای خلق معاندش اقامه کند.

و اما دو هدف باقی می‌ماند که فقط به دست الله محقق می‌گردد و ان شاء الله که هر

دو را محقق گرداند و جلال دهد، و آن دو نیز همان:

هدایت مردم و اقامه‌ی قانون شرع بر روی زمین است.

در مورد اول یعنی هدایت مردم الله می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ ﴿[القصص: ۵۶]. «همانا تو آن کسی را که دوست داری [نمی‌توانی] هدایت کنی ولی الله هر که را بخواهد هدایت می‌کند»، و در مورد دوم نیز می‌فرماید: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

أَلْفَيْسِقُونَ ﴿۵۵﴾ [النور: ۵۵]. «الله کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کار شایسته کرده‌اند، وعده داده است که بی‌شک آنان را در این سرزمین جانشین می‌سازد، چنانچه کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت. و [آن] دینشان را که برایشان پسندیده است، برای آنها استوار دارد و برایشان پس از بیمشان، امنیت جایگزین می‌کند. [زیرا] مرا پرستش می‌کنند و ذره‌ای به من شرک نمی‌ورزند و کسانی که بعد از این کفر بورزند، آنان همان فاسقانند.» و در مورد خلافت امرش می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۲۱]. «الله بر کارش تواناست ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

و به تحقیق تعجیل در این امور فقط از کسانی صورت می‌گیرد که به سنتهای الهی در مورد مردم، واقف نیستند، و بی‌پوینده‌ی منهج سلفی هرگز از دعوت مایوس نشده و سدی جلوی خود نمی‌بیند، چرا که حداقل نصف مرادش را با دعوت محقق کرده است و نصف دیگر یعنی هدایت انسانها و تمکن اهل ایمان بر زمین، فقط بسته به فضل الله می‌باشد، و الله فضلش را به هر که بخواهد [بر اساس حکمت و عدل خودش] عطا می‌کند و الله گستراننده‌ی دانا می‌باشد، این همان نیمه‌ی دوم هدف دعوت دهنده سلفی است که به فعل الله و فعل بنده بستگی دارد و باید آگاه بود که پیروزی و یاری نخواهد بود جز از طرف الله، همانگونه ذات تعالی‌اش می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿۷﴾﴾ [محمد: ۷]. «اگر الله را یاری دهید شما را یاری می‌دهد و قدمهائتان را استوار می‌گرداند.»

الله عزوجل نصر و یاری نخواهد داد مگر اینکه در مرحله‌ی اول مؤمن حقیقی بوده و بعد از آن تبعیت از مناهج اول اسلام، در ایمان و عمل را دارا باشیم و با بصیرت به بسوی الله دعوت داده و جان و مال در این راه صرف کنیم و بدانیم کسی که جهاد کند برای خودش جهاد کرده است و الله از تمامی جهانیان بی‌نیاز است.

ما تمامی انسانها از مشرق تا مغرب را دعوت می‌دهیم تا به دعوت سلفیت ایمان آورند، بعد از پاک شدن و محقق گردیدن قضایا و شناخت این منهج آن مردم خواهند

دانست، تنها منهج برای فهم اسلام و عمل به آن همان سلف است و توسط آن طعم ایمان و لذت آن را خواهند چشید، زیرا ایمان آنها از روی یقین و علم خواهد بود و نه تقلیدی و تعصبی و از روی نادانی، کوشش آن مردم، در عمل به دین کوششی مستندانه و عالمانه و با قلبی مطمئن خواهد بود و نه بر اساس احساسات و بطور موقتی که سرعت آن مضمحل و نابود می‌گردد.

ویژگیهای خاص دعوت سلفی

۱- تحقق توحید:

از حقایق اساسی فهم دین این است، درک شود، نهایت دین و هدف نهائی آن یگانه دانستن خداوند سبحانه و تعالی می باشد و در واقع توحید نهایت و غایت دین است:

اگر به ارکان ایمان رجوع کنیم، دیده می شود که اصل آن «لا اله الا الله» می باشد و بعد از آن ایمان به ملائکه، پیامبران، کتب آسمانی، روز قیامت و قضا و قدر از ارکان ایمان می باشد و هر پنج رکن نامبرده به رکن اول یعنی «لا اله الا الله» بر می گردند، ملائکه سربازان آن اله واحد می باشند، کسانی که او را عبادت و اطاعت کرده و [در همه ی مسائل] یگانه اش می دانند، پیامبران دعوت دهندگان بسوی آن اله واحد می باشند، کتابهای آسمانی شامل: امر و نهی آن اله، پند دادن، بیان صفاتش و جزاء و پاداشی است که آن اله واحد در قبال اهل طاعت و اهل سرپیچی به انجام خواهد رساند، و روز قیامت زمانی است که اله واحد تعیین کرده است تا در آن حساب خلقش را یکسره فرماید، قضا و قدر نیز فعل و قدرت ذاتش می باشد، همچنین هر چیزی که به این پنج رکن در مسائل عقیده بر می گردد به نوعی به آن اله واحد مربوط می شوند: بهشت سرزمین اولیائش است و جهنم مکان دشمنانش به سبب دشمنی آنها، به همین ترتیب مسائل داخل قبر و حساب و کتاب روز قیامت و ...، تمامی این مسائل از امور غیبی هستند که مخلوق به تدبیر او و به جریان انداختن و مشیت ذات سبحانش می باشند، و همه ی مسائل عقیده و کلیه شعب ایمان به چیز واحدی بر می گردند که همان ایمان به اله واحد سبحانه و تعالی می باشد.

تمامی این مسائل در باب عقیده قرار داشت و اما عمل: که آن نیز نهایش برای توحید است: برترین اعمالی که عبادت محسوب شده و بعد از توحید بالاترین منزلت را در ارکان اسلام دارد، همان نماز می‌باشد و ... هر عبادتی که نام برده شود وسیله‌ای برای تقرب به آن اله واحد است.

برترین تقرب جستن با اقامه‌ی نماز صورت می‌گیرد زیرا آن مناجاتی بین بنده و پروردگار می‌باشد و توسط آن عبودیت به شکر جلی و ظاهری آشکار می‌شود، مخصوصاً هنگام سجود که کمال ذلت مخلوق را در برابر پروردگار و خالق و مولایش سبحانه و تعالی، بیان می‌دارد و این همان سخن پیامبر ﷺ می‌باشد که فرمود: «نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگار هنگامی است که او در سجده است»، و وقتی بنده خود را مقابل الله ذلیل می‌کند توسط آن به پروردگارش تقرب می‌یابد و الله او را دوست داشته و به درجه‌ی «اواه» می‌رساندش، در مورد دیگر ارکان نیز همین گونه است، روزه: یاد آور شدن الله و آموزش تقواست، زکات: محبت و کمک به فقیر برای کسب رضای الله است و حج: هدفی در آن وجود ندارد جز ابراز تعظیم و بزرگی و یگانه شمردن خالق سبحانه و تعالی. بعد از عبادات وقتی به حدود اسلام می‌رسیم می‌بینیم که حدود همان شرع الله است، و مرزی است که توسط آن اعمال مجاز و غیر مجاز از هم جدا می‌شوند آنها جزائی هستند که برای اهل معصیت در دنیا قرار داده شده است، از این رو است که حدود مسئله‌ای توحیدی و یا مربوط به آن است که عبادت اله واحد محسوب می‌شود، در مورد دیگر معاملات نیز که در حدود و شرع الله سبحان می‌باشند، مسائلی است که الله برای خلقتش به آنها راضی شده است، و هر کس در مسئله‌ای اختلاف کرده و یا از امر الله سرپیچی کند این آیه در مورد او مصداق پیدا می‌کند: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [یوسف: ۴۰]. «آیا فرمانروائی برای [کسی] جز الله وجود دارد؟ امر کرده است تا بجز

او را عبادت نکنیم»، همچنین اخلاق زمانی اخلاق صالح محسوب می‌شود که موافق شرع الله باشد، و کسی که به اخلاق نیک آراسته است ثوابی نخواهد برد مگر اینکه آنرا برای رضای الله انجام دهد، نیکی کردن به پدر و مادر، فامیل، همسران، همسایگان، دوستان صمیمی و غیر صمیمی و عادل بودن در برابر مردم، مهربانی و توجه به فقیر و مسکین، راستگوئی و شجاعت همگی از اخلاق پاک می‌باشند و پاک بودن آن اعمال در گرو باقی ماندن در حدود امر الله است، در نیکی به پدر و مادر شرع حدودی را بیان کرده است و این نیکی، نیکی نخواهد بود بجز زمانی که موافق شرع و حدود الله باشد و عمل به این نیکی ثواب نخواهد داشت مگر وقتی که این کار برای رضای الله صورت گیرد، همانگونه که الله جل و علا می‌فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ أُتِيَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۱۴﴾ [النساء: ۱۱۴]. «در نجوای بسیار خیری وجود ندارد بجز [آنکه] کسی به صدقه یا کار شایسته یا اصلاحی بین مردم فرمان دهد، و هر کس این کار را برای بدست آوردن خشنودی الله انجام دهد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد».

الله سبحانه و تعالی بیان می‌فرماید که صدقه و امر به معروف و اصلاح روابط بین انسانها از خیریات می‌باشد، و بعد از این مطلب، بیان می‌دارد که به ثواب این خیر نمی‌رسید بجز آنکه آن را برای کسب رضای الله انجام دهید.

با یک نگاه سریع به کلیه عقاید، عبادات، معاملات و اخلاق در اسلام برای ما روشن می‌شود که هدف و نهایی در پشت همه‌ی آن اعمال وجود دارد که همان توحید الله سبحانه و تعالی می‌باشد، این بدین معناست که توحید بزرگترین مسئله‌ی دین است و واجب است به شکلی سالم و کامل شناخته و یاد گرفته شود، مسئله‌ای که تمامی فروع دین از کوچک و بزرگ به آن مربوط می‌شود.

چه بسا که همگی پیامبران صلوات الله علیهم مبعوث نشده‌اند جز برای توحید، همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا

الطُّغُوتُ ﴿[النحل: ۳۶]. «همانا در بین هر مردمی، رسولی برانگیختیم [تا] که الله را عبادت کنند و از طاغوت اجتناب ورزند»، و همچنین می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ﴾ [الأنبياء: ۱۰۸]. «بگو: جز این نیست که به من وحی می شود که معبودتان، فقط معبودی است یگانه».

می بینیم الله تاکید را با صیغه ی حصر (منحصر کردن) بیان می دارد و بدین معنی است که: وحی نشده است بجز برای این مسئله و از این رو دعوت رسول ﷺ هدفی ندارد جز توحید زیرا وحی ای بر او صورت نگرفته مگر برای توحید.

از این جهت، دعوت سلفی معاصر و گذشته، عاملین و پرچم دارانش را به حرکت نیانداخته اند - و برای آنها هم جایز نمی باشد - بجز برای خالص کردن دین برای الله و باز کردن مسئله ی توحید و فهماندنش به شکلی صحیح و ... و به عبارت کلی، توحید به تمام معنای آن.

شناخت الله بر اساس آنچه خودش و رسولش او را توصیف کرده اند، اصل و آغاز توحید می باشد، گریزی جز راه شناخت صحیح وجود ندارد و این راه شناخت صحیح بجز با کتاب الله و سنت رسولش قابل پیمودن نمی باشد، آیا می شود کسی به پروردگار ایمان بیاورد در حالی که وی را نمی شناسد و چگونه این شخص آنچنان که شایسته ی ذات الله می باشد او را به وحدانیت قبول کند؟ بله باید به الله چنان گواهی و شهادت داد که ذات سبحانش خود را به آن صفات عظیم معرفی فرموده است، صفاتی مثل: رحمت، علم، شنیدن، دیدن، برتری بر مخلوقاتش و محبتش بر اطاعت کنندگان و بغضش بر نافرمانان کافر، قرار گرفتنش بر عرش که بالای همه ی مخلوقاتش می باشد، سخن گفتنش با پیامبران و همچنین روئش توسط مؤمنین در بهشت و انجام گرفتن خواست او در [جزا و پاداش] برای کسانی که دوستش دارند و یا با او دشمنی می ورزند و ... و دیگر صفات عظیم و بزرگی که خود را با آنان توصیف فرموده است، ذات او سبحان است و

چگونه می‌توانیم همانگونه که خودش را وصف و ثنا فرموده است، او را توصیف و ستایش کنیم؟!.

بعد از این اصل توحید، اصول دیگر توحید قرار می‌گیرد، مثل دوست داشتن آن معبود و تقرب به سمت ذات واحدش و کنار گذاشتن تمامی شرکیات مثل طلب دعا از غیر الله و احساس نیاز به غیر او و ترسیدن از دشمنانش و همچنین ترک خرافات و وهمیات، از اصول توحید نسبت دادن بخشش به الله و دانستن تمامی خیر از او و بدانیم ضرری دفع نمی‌شود بجز به خواست او.

بعد از این اصول توحید پیاده کردن حکم شرع بر زمین و رجوع کردن به قرآن و سنت، مطرح می‌شود، مرحله‌ی بعد در اصول توحید، خالص کردن نیت در طاعات و امید به پاداش و ترس از عقوبت و اعمالی است که انسان توسط آنها تقرب می‌جوید و... و این مراحل تا اصول فرعی بسیاری ادامه می‌یابد و هر کسی باید بدنبال آنها رفته و آنان را یاد بگیرد و به مقتضای آن عمل کند، الله را به حق شناخته و به اندازه [حق انسانی] برای او بندگی کند.

دعوت سلفی همه‌ی این موارد را مورد توجه خود قرار می‌دهد بطوری که ابتدا به کلیت توحید الله دعوت می‌دهد سپس به شرح و تفصیل فرعیات و شاخه‌های آن می‌پردازد، روزی برای کسی که خود را سلف می‌نامد گذران نمی‌شود بجز اینکه در درجه‌ای از توحید رشد یابد و مسئله‌ای از مسائل توحید بر او افزوده شود و هر روزی که برای او سپری می‌شود به حول و قوت و توفیق الهی، الله را مورد ستایش قرار داده و به شکلی خالص و توحیدی بر دینش می‌افزاید.

به این شکل دعوت سلفی از کلیه داعیان دیگر که خود را به اسلام نسبت می‌دهند جدا شده است، منهجهایی دعوی که از جزئیات دین شروع می‌کنند، بطور مثال اول سعی می‌کنند تا حاکمیت و سیاست را اصلاح کنند در حالیکه این کار جزئی از جزئیات اسلام می‌باشد، وقتی در این راه قدم بر می‌دارند نیاز می‌بینند که از بین مردم برای خود یار

بگیرند و آن مردم از آنها بیزارى نداشته باشند، برای بدست آوردن دل مردم راهی وجود ندارد بجز سکوت در بر عقاید غلط آنها، از این رو در جمعیت و گروه آن داعیان کسانى همراه می‌شوند که راه را بر اساس نيات [شوم] خود می‌بینند، و آن افراد دارای سوء نیت، از این قبیل افراد هستند: مشرکین و کسانى که طلب دعا از غیر الله می‌کنند و همچنین تابعین هوای نفس مثل ریاست طلبان و ...، همچنین در راستای جمع کردن مردم در بسیاری از بدعت‌های اعتقادی و خرافی سکوت کرده تا اینکه نکند مردم از آنها فرار کنند و اسمی برای این کار خود اختراع کرده‌اند و آن کار را «مصلحت دعوت» می‌نامند، بسیاری از حرامها را حلال و بسیاری از طاعات را حرام می‌کنند و این رفتار آنها را تنها به یک حزب سیاسى تبدیل می‌کند که فقط مصلحت حاکمیت و سیاست خود را می‌بیند، ولی در اسلام مصلحت دعوت اساسش توحید کامل است و ریاست، حاکمیت و سیاست را تنها قسمتی از دین می‌داند و هرگز اصل دین نمی‌باشد، در مورد این افرادی که بر منهج قرار گرفتن اصل بر حاکمیت و سیاست حرکت می‌کنند می‌گوئیم: بر اساس نص کتابهایشان آنچه را عمل نیک معرفی می‌کنند مثل احسان، زیارت، عبادات، و ساخت مسجد و ... برای چیزی نیست جز همان هدفشان که حاکمیت و سیاست است و مسلماً بین کسی که این اعمال نیک را برای توحید و الله انجام می‌دهد با کسی که هدفش حاکمیت است، فرق وجود دارد، هر چند که این کار به نام اسلام صورت گیرد، درست است که در دعوت سلفی در جهت اصلاح حاکمیت و سیاست حرکت صورت می‌گیرد ولی اعتقاد بر این است که آن قسمتی از مسائل دین می‌باشد و هر چیزی باید در منزلت و مقام خود بصورت عادلانه قرار گیرد، تلاش به اصلاح باید به اندازه و تناسب داعیان و کوشش کنندگان این راه باشد، که همان دعوت فرمانروایان خیر خواه مردم، به سمت الله می‌باشد و تمامی حاکمانی که حکم خدا را تا آنجا که به آنها نعمت داده، در مورد خودشان اجرا می‌کنند، بسوی این مسئله، دعوت داده شوند، و افراد این مناهج اصلاح اجتماعى هستند که در مورد حاکمان مسلمان اینگونه شایعه می‌سازند که آنها به بخشی از

اسلام عمل کرده و در قسمت دیگری کوتاهی می‌کنند و ای کار را برای این انجام می‌دهند که بین حاکم و اسلام جدائی بیاندازند و در نتیجه‌ی آن، دعوت خود را که همان حاکمیت طلبی است مثبت جلوه داده و استمرار آن را حفظ کنند و دید آنها اینگونه است که غایت احکام اسلام برای [حفظ] وجود آنها می‌باشد ولی خود به آن متوجه نبوده و در حالی که عده‌ی زیادی از آنها بر این مسئله واقف نیستند، توسط علمشان دشمنی می‌ورزند، همچنین نگرش آنها باعث تعصبشان در دعوت شده و حب چیرگی بر بقیه و سوق دادنشان به این امر که خیر رساندن به مردم فقط از راه آنها امکان پذیر است، می‌شود و در نتیجه با برادرانشان در امر دعوی دشمنی می‌کنند و از اینکه دیگران به هدفشان برسند ناراحت می‌شوند، درست مانند دشمنی احزاب سیاسی با یکدیگر، هرچند که آن دیگران مسلمانی مثل آنها و حتی بهتر از آنها باشند و یا اصلاح کننده‌ی آنها در حکم خودشان باشند.

این بیان کسانی است که در امر دعوت جزئی از جزئیات اسلام را برگزیده‌اند و آن را هدف و غایت کارشان می‌دانند، از دیگر این افراد مناهج اصلاح اجتماعی می‌توان کسانی را نام برد که بطور مثال با نوشیدن شراب و یا اختلاط زن و مرد و نهایتاً فسق و جور را دشمن دانسته و آنرا نهایت دعوت می‌دانند، از جمله این افراد نیز داعیان به نیکی و احسان و توجه به فقراء و یتیمان را می‌توان نام برد، همه‌ی این جمعیت‌های دعوی در جزئی از جزئیات دین توقف کرده و با این [توقف] عمل و سعی خود را باطل می‌کنند و به چیزی نمی‌رسند بجز نتایج کوچکی و تلؤلؤ آنها در دایره کوچکی از علم و عمل قرار می‌گیرد، پراکنده شده و متلاشی می‌گردند و کسانی که در بین آنها نیات پلید و حب جاه و مقام دارند، جای آنها را می‌گیرند، این امور از اجزاء اسلام می‌باشد و اگر کسی آنها را برگزیند باید در چهارچوب کلی دعوت اسلامی کامل قرار دهد و آن اجزاء را در قالب توحید و خالص کردن دین برای خداوند سبحانه و تعالی پیگیری کند.

پویای راه سلفی اول باید در خالص کردن دین برای الله و محقق شدن توحید گام همت گمارد، سپس هر کدام از تکالیف دین اسلام را در جای خود بجا آورد، مثل: حاکمیت، سیاست، قضاوت و اقامه‌ی حدود، پاک کردن اجتماعات از فساد و تربیت مردان و زنان بر اساس دین حق در عبادات و معاملات و اخلاق، به عقیده من، این پوینده سلفی، پوینده‌ی راه صحیح و بی‌عیب است که همان راه دعوت پیامبرانی می‌باشد که در رأس آنها محمد بن عبدالله ﷺ قرار دارد، کسی که در دعوت، اول به توحید می‌پرداخت سپس هر عملی را بجای خودش دعوت می‌فرمود، کما آنکه خوراکیها در مکه حرام شدند در زمانی که رها شدن از آنها برای مسلمین ممکن بود و ... این امر بر نماز و اخلاق و دعوت و صبر بر آزار و اذیت و بعضی معاملات که در جامعه‌ی مکی ممکن بود، نیز واقع شد، سپس در جامعه‌ی مدینه قتال و زکات و حج و ... کما فی سابق مورد تشریح قرار گرفت.

ما می‌دانیم دین در زمان زندگی پیامبر ﷺ کامل شد و هیچ فرضی از فرضیات و واجبات دین را نمی‌توان حذف کرد، ولی این امر وجود دارد که اهل دعوت و جهاد که آن دو اوامری از دین می‌باشند باید در حد وسعشان این دو کار را انجام داده و خود را با این امر الله مطابقت دهند: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا أَسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶]. «از الله تقوا پیشه کنید تا آنجا که می‌توانید»، و این امر [دعوت] باید بر اساس منهج و موافق سنت پیامبر ﷺ و در راس قرار دادن تحقق توحید باشد سپس بعد از آن، دعوت به عمل صالح با توجه به قدرت، توانائی، اولویت بندی و تناسب محیطی، صورت گیرد و همچنین باید سیاستی برای مسلمین در نظر گرفته شود که در طی آن، دین به شکل کامل در تمام جزئیاتش از جمله: سیاست، اقتصاد، وسایل اتباط جمعی و اخلاق پیاده شود و البته باید در نظر داشت تمامی این موارد باید در چهارچوب توحید که غایت و هدف عمل اسلامی است، گنجانده شود.

این بزرگترین امتیاز منهج سلفی است که آنرا از دیگر مناهج جدا می‌کند، و اگر به

اختصار بخواهیم دعوت سلفی را بشناسیم می‌گوئیم: آن همان دعوت به توحید است، و توحید یعنی فهم کاملی از دین که در قبل آنرا شرح دادیم.
... و مهربانی و کمک به فقیر برای جلب رضای الله و رفتن به حج که نیتی جز بزرگ شمردن و تعظیم و توحید خالق سبحانه و تعالی، در آن وجود ندارد.

۲- محقق شدن یکپارچگی و وحدت:

دعوت اسلامی، دعوتی است برای تمامی انسان‌ها، الله به رسولش محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸]. «ای مردم! من رسول الله هستم بسوی همه‌ی شما»، و همچنین: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ [سبأ: ۲۸]. «ما تو را به رسالت نرساندیم بجز برای همه‌ی انسان‌ها»، و پیامبر در مورد امتیازش بر بعضی از پیامبران فرموده است: «پیامبرانی بوده‌اند که فقط برای قوم خاصی مبعوث شده‌اند [ولی] من برای تمامی انسانها برانگیخته شده‌ام»^۱، نباید نادیده گرفت آیات و احادیث در این مضمون بسیار زیادند.

در مورد مردمی که در این رسالت عظیم [اسلام] با یکدیگر اختلاف می‌ورزند و بعضی ایمان آورده و بعضی به کفر می‌گرایند، الله تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ﴾ [التغابن: ۲]. «اوست که شما را خلق کرده است که بعضی کافر و بعضی مومن می‌باشید»، و الله سبحانه و تعالی به بندگانی که ایمان آورده‌اند امر می‌فرماید که برادر باشند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰]. «جز این نیست که مسلمانان برادر یکدیگرند»، و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ایمان کسی از شما کامل نمی‌شود بجز آنکه، آنچه را

۱- صحیح بخاری ۴۳۳، سنن النسائی ۴۲۹، مسند الامام احمد ۲۷۴۵ و ۲۱۷۶۰ و ۲۱۸۳۴ (مترجم)

برای برادرش دوست دارد، همانی باشد که برای خودش دوست می‌دارد^۱، از این حدیث این برداشت می‌شود که نبودن اخوت، برابر نبودن ایمان است، از دیگر موارد، اشاره کردن به یکی از علامتهای نفاق است که: به فجور افتادن در هنگام خصومت می‌باشد^۲ و که همان مبالغه‌ی در آن است، در مورد زیاد کردن این اخوت و برادری آیات بسیار و احادیث زیادی وجود دارد که بیانگر امر به برپا کردن این اخوت و نهی از فرقه‌ای شدن و تفرق و وعده‌ی عذاب بر آن می‌باشد، کما اینکه الله می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید و [آن] نعمت الله که دشمن یکدیگر بودید و بین قلبهای شما الفت برقرار کرد، را یادآور شوید و به [آن] نعمت برادر شدید، و بر لبه‌ی گودالی از آتش بودید و شما را از آن رهانید، الله نشانه‌های خود را بدین گونه روشن می‌سازد بلکه هدایت یابید».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مثال مومنین در دوستی و محبت مانند یک بدنی است که اگر عضوی از آن بدرد آید دیگر اعضا [به صدا در آمده] و برای او طلب حمایت و مراقبت می‌کنند»^۳. و همچنین فرموده است: «بعد از من کافر نشوید بطوری که بعضی از شما گردن

۱- صحیح بخاری ۱۳، صحیح مسلم ۱۳۳، سنن الترمذی ۲۵۶۵، صحیح ابن حبان ۲۳۳، سنن النسائی ۵۰۰۰ و ۵۰۰۱ و ۵۰۲۳، سنن ابن ماجه ۶۸، مسند الامام احمد ۱۲۵۰۹ و ۱۲۸۵۴ و ۱۳۳۳۸ و ۱۳۵۸۴ و ۱۳۶۷۳ و ۱۳۷۸۹ (مترجم)

۲- پیامبر ﷺ منافق را با چهار صفت بیان می‌فرماید و هر کدام از آن صفات در مسلمانی وجود داشته باشد، دال بر ذره‌ای نفاق در وی می‌باشد و آن چهار صفت از این قرار هستند: ۱- وقتی سخن می‌گوید، دروغ می‌گوید ۲- وقتی وعده می‌کند، وعده شکنی می‌کند ۳- وقتی امانتی به وی سپرده می‌شود خیانت می‌کند ۴- وقتی عصبانی می‌شود به فجور می‌افتد. سنن ابی داود ۴۶۸۰، مسند الامام احمد ۶۸۴۵ (مترجم)

۳- صحیح بخاری ۵۸۷۴ و مسند الامام احمد ۱۸۰۱۴ و ۱۸۰۷۲ (مترجم)

بعضی دیگر را بزنند»^۱، و نیز می‌فرماید: «دشنام دادن مسلمان فسق و قتالش کفر می‌باشد»^۲، الله و رسولش فرد مسلمان را به هر چیزی که وی را به برادرانش نزدیک کند، تحریک فرموده و الله برای آن پاداش در نظر می‌گیرد، کما اینکه در حدیث آمده است: الله گناهان کسی را که از روستایش خارج می‌شود و به روستای دیگری برای ملاقات با برادری که بخاطر الله با او برادری می‌کند، می‌رود، از زمان خارج شدنش می‌بخشد و همچنین الله از کار مرد و زنی که به مهمان خود غذا می‌دهند در حالیکه خود و فرزندان‌شان گرسنه می‌شوند، راضی می‌شود.

حقیقتاً اسلام انتشار نخواهد یافت بجز با این پیوندهای برادری عجیب، پیوندی که در صدر اسلام بین صحابه رضوان الله علیهم وجود داشت، اگر انصار به مهاجرین پناه نمی‌دادند و حب و عفت مهاجرین نسبت به انصار وجود نداشت، آن فتوحات عظیم و انتشار اسلام از شرق تا غرب، صورت نمی‌گرفت، یکی از بزرگترین بلاهای امت اسلامی افتادن شکاف در بین آنها و فرقه فرقه شدن و شمشیر بر یکدیگر کشیدن می‌باشد، در حالیکه آن شمشیرها باید در مقابل دشمنانشان قرار گیرد، داریم که پیامبر ﷺ به محمد بن سلمه فرمود: «این شمشیر را بگیر و توسط آن جنگ کن تا زمانی که امت من با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و بعضی از آنها بعضی دیگر را [با شمشیر] بزنند، سپس [در آن زمان] آنرا بین سنگی از سنگهای دره‌ای بشکن». این سخن پیامبر بود و فعل محمد بن سلمه نیز بر آن قرار داشت و الله تعالی نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنَزَعُوا فِتْفَشْلُوا وَكَذَّابَ رِيحِكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۶]. «با یکدیگر نزاع نکنید، که در آن صورت سست می‌شوید و شأن [و شوکت] خود را از دست می‌دهید»، بله، فرقه فرقه شدن سبب سستی و عدم نصر و یاری می‌شود که وضع حال مسلمانان در این زمان به همین صورت است: امتی با نفرت زیاد، امکانات وسیع،

۱- صحیح بخاری ۱۲۱ و ۱۷۱۹ و ۱۷۲۱ و ۴۲۹۵ و ۴۲۹۷ و ۶۶۳۷ و ۶۷۱۵ و ۶۹۲۳ و ۶۹۲۴ و ۶۹۲۵ و ۶۹۲۶ و

۶۷۱۶ و ۶۰۲۳، صحیح صحیح مسلم ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۴۳۳۷ (مترجم)

۲- صحیح بخاری ۴۸ و ۵۹۰۵ و ۶۹۲۲، صحیح مسلم ۱۸۳ (مترجم)

غناى ثروت، ولى ضعيف و پراکنده و شکست خورده که ضعف آنها دليلی ندارد بجز فرقه فرقه شدن و اختلافات فی ما بین.

اختلاف و فرقه‌ای شدن مسلمانان دلایل زیادی دارد که مهم‌ترین آنها:

اول: اختلاف در عقاید و مسائل ایمانی:

این اختلافات از مسائل کوچکی شروع می‌شود، مثل: حکم کردن در مورد کسی که مرتکب گناه کبیره شده، و قبل از توبه فوت کرده باشد، که آیا او کافر است یا مسلم؟ آیا جنگ کردن با او واجب است یا نه؟ که از پس این اختلاف بدعت‌های اعتقادی خوارج و پس از آن معتزله بوجود آمد، اختلافات دیگری که وجود دارد حول حواشی صفات و اسماء الله سبحانه و تعالی می‌باشد، این اختلافات وسعت پیدا کرده و در مسائل زیادی رخنه می‌کند که مسلمانان را به عقاید مختلف می‌کشاند، با یک نگاه سریع به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده است مثل «الملل والنحل» از شهرستانی و یا «الفرق بین الفرق» از عبدالقادر جرجانی یا «اختلاف المسلمین و عقاید المصلین» از ابی الحسن اشعری، مشاهده می‌شود فرقه‌های زیادی قبل از به اتمام رسیدن قرن سوم هجری بوجود آمدند.

و بطبع اختلاف در عقاید باعث اختلاف در قلوب و اعمال می‌شود.

دعوت‌گران سلفی از صدر اسلام مردم را به تمسک جستن به قرآن و سنت در امور عقیده و ترک تأویل باطل و از روی هوا و تعصب، دعوت می‌دادند و از برکت دعوت آنان بود که جمهور مسلمانان و عموم آنها، بر سنت حق تمسک به کتاب و سنت در زمینه‌ی عقیده، قرار داشتند، دعوت‌گران سلفی در عصر حاضر که بر منهج سلفیون اولی در جهاد و دعوت حرکت می‌کنند، نیز امت را بسوی کسب عقیده به تمسک فقط به قرآن و سنت، دعوت می‌دهند، بدین طریق تمامی بدعت‌های اعتقادی و اجتهادی و تصورات غیبی که توسط مکاران و فریبکاران و کسانی که درباره‌ی الله بدون علم صحبت می‌کنند،

کنار می‌روند و سببی می‌شود که امت بر کلمه‌ای واحد جمع گردند، ایمان آنها یکی شده و توسط آن قلبها یکسو گردد.

دوم: اختلافات علمی:

این اختلافات شامل اختلاف در عبادات، معاملات و نظایر آنها می‌باشد، و گرچه که ضرر آنها از ضرر اختلاف در عقیده کمتر است ولی گاهی باعث جدائی و تفرقه می‌شود، رسول الله ﷺ از اختلاف حتی در امور علمی و فقهی نیز کراهت داشتند، عمر رضی الله عنه در مسئله‌ای اختلاف کرد و گفت: آیا در مجامعت با نزول [منی] غسل واجب می‌شود یا همانکه ختتین به یکدیگر برسند غسل واجب است و در پی آن دستور داد تا از عایشه رضی الله عنها بپرسند، هنگامیکه [در جواب] حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به او رسید که: «هرگاه دو محل ختنه [مرد و زن] به یکدیگر برسند غسل واجب است»، گفت: اگر شنیدی که عمر به چیزی بجز آن حکم کند و فتوا دهد بدان که عذاب را برای خود خریده است.

درست است که اجتماع باید به رای واحدی در مسائل فرعی علمی برسد و الله نیز امر به رجوع به کتاب و سنت در حل اختلافات کرده است، ولی باید در نظر داشت که به این هم امر فرموده است که برای یکدیگر در رسیدن به رای واحد عذر بیاوریم، این مسئله منهج امامان صحابه و نفرات بعدی آنها بود، گاهی با یکدیگر اختلاف می‌ورزیدند و در عین حال برای هم عذر می‌آوردند، بر قولشان تعصب نداشتند و برای حل اختلاف به کلام الله و سنت رسولش رجوع می‌کردند. زندگی ائمه‌ی اسلام که می‌توان از ائمه اربعه یاد کرد و همچنین اندرز دهندگان و فقهای اسلامی در تمامی دوره‌های زمانی بر این امر قرار داشت، بدون تعصب فتوا می‌دادند و شاگردانشان را نیز از تعصب در مقابل دلیل صحیح نهی می‌کردند، که این وسیله‌ای شد که امت، وحدت قانونگذاری دینی در فقه را تا زمان زیادی با خود حمل کرد.

ولی بعد از آن اجتهاد بر مسلمانان و رجوع به کتاب و سنت و دلیل آوردن، با پندار اینکه کسی فهم از دلیل و حجت ندارد، حرام شد و عمل به فتاوی بجز فتاوی امامان چهارگانه بر مردم ممنوع گردید، و این بدعت پر قدرت در زمان ضعف امت انتشار پیدا کرد، زمانی که با زوال پادشاهان عباسی و چیرگی پادشاهان غیر عرب و بدون شناخت بر زبان عربی و دین شروع شد، تقلید و تعصب ریشه گرفت و مقلدان منهدم کننده‌ی دین، دور و اطراف آن پادشاهان جاهل را گرفتند و آنها را به جنگ با اهل سنت و داعیان سلفی وادار کردند، داعیانی که دعوت به اجتهاد و دوری از تعصب و تقلید می‌کردند و اهل دعوت سلفیت از شر آن انسانهای بدبین راحت نماندند.

و آن مقلدینی که اطراف سلاطین را گرفته بودند، مردم را به گمراهی می‌انداختند و برای مردم اینگونه وانمود می‌کردند که اگر کسی برای امری دلیل و حجت بخواهد و به اجتهاد امر کند، علم امامان اربعه را نپذیرفته و از آنها تنفر دارد و آنان را خوار کرده است، از پس اینکه حب امامان اربعه در دل مردم جای داشت و به آنها احترام می‌گذاشتند و در عین حال نمی‌توانستند بین دعوت به تقلید و دعوت به اجتهاد فرق بگذارند، آن داعیان سفیه بر مردم چیره می‌شدند و دعوت سلفی از این بلاء، دچار مشکلات بزرگی می‌شد، سلاطین غیر عرب زبان بی‌علم، بلای علمای بد طینتی که منهدم کننده‌ی دین و دارای ولاء با طاغوت بودند و بلای دیگر عدم توانائی مردم در تشخیص فرق بین اجتهاد و تقلید، از بلایای داعیان سلفی بود و این امر تا انهدام خلافت عثمانی ادامه یافت و بعد از آن اروپائیان بر سرزمین‌های اسلامی چیره شدند و مسلمانان خود را در انتهای ملتها دیدند و در نتیجه‌ی آن، بانگ سرداده و بازگشت به قرآن و سنت را خواستار شدند.

با وجود این هوشیاری و ندای رجوع به قرآن و سنت در معاملات و تنگ شدن زندگی با فکر جمود و تقلید، هنوز هم سرکشی در مقابل اجتهاد وجود دارد، به این پندار که فقط اقوالی در دین که در قبل به آنها اجازه داده شده است، باید در نظر گرفته شود، و اما ای کسی که اجتهاد را باطل می‌دانی و اینگونه فکر می‌کنی که دین فقط بین آنچه که

امامان اربعه گفته‌اند، محصور شده است، داعیان سلفی را به دشمنی با آن ائمه متهم می‌کنی و واجب می‌دانی که هر مسلمانی باید از یکی از آن امامان تبعیت کند و [اینگونه جلوه می‌دهی] که هر کس به قرآن و سنت رجوع کند و از آنها دلیل بخواهد، باطل کننده‌ی دین و بدعت گذار است، این را بدان که از مسلمان [اینچنین بودن] بعید است و مردم را به این موارد دعوت دادن، هرگز در عمل یک مسلمان نمی‌گنجد.

کاملاً معلوم است که برای امامان اربعه در یک مسئله‌ی فقهی یک تا چهار رای وجود دارد و حتی می‌گوئیم: قول قدیم امام شافعی در مقابل قول جدید وی، در بسیاری از مسائل عملی دیگر نیز اختلافات واضح است و در عین حال می‌دانیم که قوانین عملی باید یکی شود، و قوانین ازدواج و طلاق، خرید و فروش، حدود و معاملات باید یکسان باشد، نکته این است با این اختلافاتی که بین فقهاء وجود دارد، چگونه وحدت قانونگذاری ممکن می‌شود؟

اگر بگوئیم: همه‌ی آنها را از امام واحدی انتخاب می‌کنیم این سخن از روی تعصب است، چگونه می‌شود از فتاوی‌ی امامی واحدی که معصوم نمی‌باشد در تمامی معاملات استفاده کرد؟

اگر بگوئیم: از تمامی اقوال استفاده می‌کنیم به تناقض و اختلاف در بین اقوال می‌رسیم، چگونه ممکن است یک قاضی اجازه‌ی ازدواج بدون اذن ولی دختر را بدهد؟ در حالی که در بعضی مذاهب این کار مجاز می‌باشد و عقد قابل جاری شدن است ولی در بعضی دیگر عقد بدون اجازه‌ی ولی باطل است و چه قبل از دخول و چه بعد از آن باعث فسخ ازدواج می‌شود.

اگر بگوئیم: بین فتاوی‌ی قول ارجح را انتخاب می‌کنیم، چگونه این انتخاب را عملی کنیم؟

اگر انتخاب از روی هوا باشد، هواء از دین نیست ولی اگر انتخاب قول ارجح با خواستن دلیل و حجت باشد، این همان سلفیت است و حق همان انتخاب قول ارجح بین

اقوال متضاد ائمه و نزدیک‌ترین آن فتاوی به حقیقت در نظر ما، می‌باشد، همواره در جستجوی دلیل بودن، ترازویی است که وحدت امت را در امور قانونگذاری متضمن می‌شود.

این مسئله قسمتی از دعوت سلفی می‌باشد، دعوت بسوی یکی شدن در قانونگذاری امور عملی که همراه با حب ائمه‌ی اربعه و نگاه یکسان به آنها می‌باشد و انتخاب قولی که دلیل آن به دید ما درست است و بدون تعصب در مقابل یکی از آنها همراه با اعتراف به فضل، علم و جهاد همه‌ی آنها و مانند شاگردی در کتابها و دروس منهجشان در فقه جستجو کرده و آن اقوال آنها که بر خلاف قرآن و سنت نباشد، اخذ کرده و به آن عمل می‌کنیم، این همان چیزی است که آنها به امر کرده‌اند و به آن دعوت داده‌اند، و این یک راه عملی برای جلوگیری از پراکنده شدن امت در قانونگذاری می‌باشد و بدان معناست که لازم است در بین امت اسلامی علمائی مجتهد و دانا به کتاب و سنت ظهور کنند، کسانی که مراحل درسی را بطور کامل طی کرده و آگاه به وضع مسلمانان حاضر در سیاست، اقتصاد، مسائل اجتماعی و تربیتی و اخلاقی باشند، و با توجه به این مسائل و احوال مسلمین و با رجوع به کتاب و سنت بین مردم قانونگذاری کنند، در حالی که به هیچ کدام از ائمه اربعه تعصب ندارند و از آنها کسب فیض کرده و از روی حق آنها را دوست داشته و تمسک آنها با دلیل [از قرآن و سنت] صورت گیرد، آنها حق را بخواهند و نه شخصیتها و حق را از روی دلیلش بشناسند نه از گوینده‌ی آن. این بارزترین مسئله در دعوت سلفیت است و کاملاً آشکار و واضح می‌باشد. سلفیون طالب حق هستند و آنرا همراه دلیل می‌خواهند و این کار را نیز در کنار قدردانی و احترام نسبت به اهل علم و فضلت انجام می‌دهند و هرگز سخنی از آن اهل علم که مخالف دلیل درست باشد، از آنها قبول نمی‌کنند.

وقتی حق واحد است مسلماً تعدد در آن راه ندارد و اهل منهج سلف نیز تابع حق بوده و نه عباد شخصیتها و همین تبعیت است که باعث حفظ امت توسط آنها می‌شود،

شخصیتهائی که مورد تبعیت قرار می‌گیرند، زیاد هستند و اگر از هر کدام از آنها جماعتی خاص تبعیت کند بر اثر اختلاف شخصیتها جماعات نیز دچار اختلاف شده که خود سببی بر پراکندگی و متلاشی شدن امت می‌باشد، ولی اگر التزام به حق و از روی حق باشد، آن شخصیتها از روی حق و بدون تعصب مقایسه می‌شوند و در نتیجه‌ی آن جمعیت واحدی تشکیل شده که همان جمعیت حق است و احترام و پاک دانستن و عمل به اوامر آن شخصیتها نیز به اندازه تبعیت و پاک بودن. انتخاب آنها از حق می‌باشد. از این رو می‌گوئیم: دعوت سلفی، دعوت بسوی وحدت و یکپارچگی امت در نظام قونگذاری عملی می‌باشد و این کار باید با استناد به کتاب و سنت و اقوال ائمه و به دور از هرگونه تعصب بر یکی از آنها، صورت گیرد، ای امت اسلام! آیا بر این دعوت می‌توان خورده‌ای گرفت؟

سوم: آسان کردن فهم اسلام:

الله سبحانه و تعالی دین را برای همه‌ی مردم نازل فرموده است و محمد ﷺ نیز برای تمامی جهانیان مبعوث گردیده است، باید در نظر داشت که انسانها در هوش، سرعت درک و فهم یکسان نیستند، این نکته را نیز باید بدانیم که الله این دین را نه تنها در عمل بلکه در فهم و درک نیز آسان قرار داده است. مسائل اساسی دین سهل و آسان می‌باشد، خواه این مسائل اعتقادی و ایمانی باشد و خواه عملی. تعلیم توحید به الله سبحانه و تعالی با سخنانی کوتاه و مجالسی آسان توسط اهل علم و با استناد به کتاب و سنت، قابل بیان می‌باشد. این مسئله در مورد فرائض پنجگانه نیز حاکم است، شخصی که دارای فهم ولو اندکی هم باشد در زمانی کوتاه می‌تواند وضوء و نماز را یاد بگیرد که شاید این وقت از دو ساعت تجاوز نکند و همچنین روزه، و صاحب مال با نشستن نزد اهل علمی در زمانی کوتاه می‌تواند به مسئله‌ی زکات تسلط پیدا کند و حج نیز از این مسئله مستثنی نمی‌باشد.

خلاصه‌ی کلام اینک: دین اسلام در فهم و علم آسان است و این آسانی در انجام و عمل نیز مصداق داشته و مشقتی در وجوه آن موجود نمی‌باشد و تائید این مسئله کلام الله است که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۱۷﴾﴾ [القمر: ۱۷ و ۲۲]. «و برآستی قرآن را برای پند پذیری آسان کردیم، پس آیا پند پذیری وجود دارد؟»، این آیه دلیلی آشکار است که قرآن - همان اساس یادگیری تمام علوم اسلام - برای پند گرفتن آسان می‌باشد، پندی که تضمین کننده‌ی علم و عمل است، پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: «این دین آسان است و کسی که در آن سختگیری کند، این [سخت گیری] بر او غلبه می‌کند، پس استوار گردید و یکدیگر نزدیک شده و بشارت دهید»^۱. و این حدیث خود نیز دلیلی دیگر بر آسانی اسلام در فهم و عمل می‌باشد.

ولی این دین آسان توسط بعضی پیچیده جلوه‌گر شده و به دست آوردن آن را سخت نشان داده‌اند در نتیجه بین مردم و استفاده از کتاب و سنت پرده‌ای قرار داده و اسلام به کلمات و الفاظ نامفهومی بیان شد، که علت آن زیاد شدن مصطلحات فرعی در فروع اسلامی بود و این در حالی است که این علوم فرعی هرگز در اسلام وجود نداشت و بطوری غیر جائز برای ما بکار گرفته شد، گنده گوئی و پرگوئی در مورد علومی که سبب فهم قرآن و سنت می‌شود، پدیدار گردید، این امر در علوم صرف و نحو و اصول فقه به قدری ادامه یافت که آن علوم را از هدف اصلی خود یعنی فهم قرآن و حدیث دور کرد، در فهم آن فروع اسلامی چنان زیاده‌روی صورت گرفت که حتی می‌توان بطور مثال متخصصی در زبان عربی پیدا کرد که از قرآن و سنت بجز اندکی فهم نداشته باشد و یا متخصصی در اصول فقه پیدا کرد که توحید او نیک نبوده و حتی در وضو و استنباط احکام از کتاب الله و سنت پیامبر نیز به شکلی خوب رفتار نمی‌کند، بدتر و تلختر از آن بوجود آمدن دانشگاه‌های اسلامی است که علمائی از آن فارغ التحصیل شده و در منابر خطبه بر مردم ایراد می‌کنند در حالیکه بین حدیث صحیح الاسناد و سخنان موضوع و

۱- صحیح بخاری ۳۹، السلسلة الصحيحة شیخ آلبنی ۱۱۶۱ (مترجم).

بی‌سندی که به پیامبر ﷺ نسبت داده می‌شود، نمی‌تواند فرق بگذارند و آن سخنان بی‌پایه و اساس را به شکلی که تهمت محسوب می‌شود به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند.

از غفلت این افراد برنامه‌ریزی دراسات اسلامی می‌باشد بطوری که علمای فارغ التحصیل آن فرعی از فروع دین را شناخته، درحالی که شناختی از شمولیت دین ندارند و همچنین از غفلت آنان ایجاد کهنات^۱ دینی است که توسط آن دینی را که الله برای جهانیان نازل فرموده در پشت پرده‌ای از مردم توسط علمای دعوی قرار داده و خود را وصی آن کهنات می‌کنند، و اگر با آنها در حجتشان بر فهم و درک از الله و تدبر در کلام الله، مباحثه‌ای صورت گیرد، می‌گویند: با ما بحث نکنید! و کلام ما را بدون دلیل قبول کنید، در واقع بدین شکل است که مردم باید چشم و گوش خود را ببندند و خسته [از فهمیدن] به گذشته‌ی خود برگشته و چیزی نیاموزند.

دعوت سلفی اولین همت خود را در آسان نشان دادن فهم اسلام قرار می‌دهد و راه را برای همه‌ی انسانها در یادگیری کتاب و سنت به شکلی علمی، آسان و واضح باز می‌کند، علم را بطور همگانی اشاعه داده و مردم را به التزام و تدبر در قرآن و فهم سنت سوق می‌دهند و بدین صورت فهم و عمل در دین از احتکار عده‌ای خاص و معین با لباس و لهجه‌ای مخصوص و منحصر به فرد، خارج می‌کنند و دین مانند اکسیژنی که تنفس می‌شود در اختیار همگان قرار می‌گیرد.

همانا این مسئله را، خدا را شکر در بین برادران خود دیده‌ایم که وقتی در منهج سلفی درس می‌آموزند در مدت کوتاهی علومی را یاد می‌گیرند که همراه دید واضح و مختصری از دین می‌باشد و مع ذالک در عقیده و شریعت و سلوک هر روز با یادگیری جدیدی همراه می‌باشند، و این یادگیری، پزشک را از طبابتش، مهندس را از محاسباتش و تاجر را از تجارتش باز نمی‌دارد.

۱- رمالی و غیب‌گویی کردن (مترجم)

و دلیل آن این است که منهج سلفی کلیدهای فهم دین را در اختیار همگان قرار می‌دهد، طالب منهج سلفی اصول اسلام و مراجع عقیده و احکام را می‌شناسد و یاد می‌گیرد چگونه به علماء احترام گذاشته ولی روی سخن آنها تعصب نداشته باشد، چگونه حق را به کمک دلیلش پید کند و باطل را از روی مصدر غلطش شناسائی کند، تمامی موارد فوق است که توسط آن اسلام به سهولت و آسانی شناخته می‌شود.

اگر این آسان‌گیری در زمان گذشته لازم بود، در زمان حاضر ضرورت بیشتری دارد، زیرا در این زمان بیشتر عمر انسان در فراگیری علوم دنیوی صرف می‌شود و زندگی شهری وقت انسان را تلف کرده و طاقت و کوشش ما را به خود اختصاص می‌دهد. از این رو منهج سلفی در تعلیم اسلام کاملترین و سالمترین منهج می‌باشد زیرا در کمترین زمان بیشترین فایده را به فرد می‌رساند و عمر انسان را در یادگیری حواشی، جزئیات، فرعیات و خزعبلاتی که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت، به خود اختصاص نمی‌دهد و فقط او را بسوی حقایقی که رئوس دین می‌باشد سوق می‌دهد، به او اصول توحید را می‌آموزد که عقیده و ایمان وی را صحیح می‌گرداند و اصول عبادات را می‌آموزد که عمل او را درست کرده و از او شخص صالحی می‌سازد، و نیز اصول تزکیه و اخلاق را برای پاک کردن و تطهیر نفسش به او یاد می‌دهد. فرد سلفی کلام الله را روح و جان، و نور دانسته و کلام رسولش ﷺ را حکمت و هدایت.

این فایده‌ی سوم و ممیزه‌ی اول در راه سلفی می‌باشد، همان روش پیامبر، محمد ﷺ که به امت خود به شکلی کاملاً آسان و در کمترین تکلیف آن راه را آموخت، راه صحابه‌ی پیامبر نیز بر این روش بود که یکی از آنها ابن مسعود رضی الله عنه درباره آنها گفت: «نیکو قلب ترین انسانها و پرزرفترین آنها در علم و کمترین آنها در امر و نهی بودند».

و از این رو گروه سلفی نیز باید همانگونه باشند، یعنی: نیکو قلب ترین انسانها و پرزرفترین آنها در علم و کمترین آنها در امر و نهی.